هو العلیم

تشیع مولانا وعظمت کتاب مثنوی معنوی

بیانات

آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم‌

وصلّی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنة

الله علی أعدائهم أجمعین من الآن الی قیام‌

یوم الدّین و لا حول و لا قوّة الاّ بالله العلیّ العظیم.

قال الله الحکیم فی کتابه الکریم:

﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّنِ ٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ بِغَيۡرِ هُدٗى مِّنَ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ٥٠﴾[[1]](#footnote-1)

ترجمه: «و چه کسی گمراه‌تر است از کسی که به دنبال خواسته‌های خود رود و از هوای نفس خود پیروی کند بی‌آنکه از هدایت الهی بهره‌مند باشد، و البتّه خداوند گروه ستمکاران را رهبری نخواهد کرد.»

# حقیقت هدایت الهی

منظور از هدایت الهی در این آیه پیامبران و امامان‌اند که دل آنها به نور خدا منوّر و سویدای ضمیرشان درخشان گردیده است و اسرار عوالم غیب بر آنها مکشوف، و از ایصال به مطلوب درباره افرادی که به آنها بپیوندند دریغ نخواهند نمود. افراد انسان چنانچه در امور تکاملی خود به جهت رسیدن به مقصود و کمال راه بشریت از خواسته‌های خود دست برداشته و تابع و تسلیم چنین افرادی شوند، بدیهی است در کشور وجود آنان بجای اراده و اختیار ضعیف و تاریک خود آنها، اراده و اختیار مربّی کلاس دیده متبحّر، که از تمام مزایای سیر و سلوک و مصالح و مفاسد راه خبر دارد جایگزین می‌گردد؛ و در این‌صورت، مکمّل و متمّم نقاط ضعف و فتور آنان شده، دردهای معنوی آنان را علاج و از عقبات و کریوه‌های صَعبُ العُبور نفس، آنها را عبور و به تعلیم مجاهده با نفس و طرق اخلاص و سیطره معنوی و ملکوتی بر قلب آنها و تابش نور حقیقی در اذهان و نفوس آنان، همه را به منزل کامیابی از همه مواهب الهیه رسانیده و میوه کال و نارس وجود آنان را با تربیت تشریعی و امداد نور تکوینی پر آب و شیرین و رسیده می‌کند.

اما اگر بنا بشود انسان از افکار شخص خود تجاوز نکند و در تحتِ تعلیم و تربیت چنین مربّی قرار نگیرد، در همان محدوده خیالات و افکار کوتاه زندانی می‌گردد، راه تکامل بر او بسته می‌شود، از نابینائی جهل به بینایی علم و از ظلمت به نور عبور نمی‌کند. و حقّاً از همه افراد بشر محرومیت و خسران او بیشتر خواهد بود، و این همان گمراهی عمیق و غیر قابل علاج است؛ چون هر درد را می‌توان معالجه کرد به‌جز درد جهل و نادانی را. و برای جاهل همین درد بس که جاهل است و در گرداب‌های تاریک غوطه خورده و هر لحظه در انتظار هلاکت سرمدی که عکس‌العمل‌های همین جهل می‌باشد، خواهد بود.

امام، سرچشمه نور و علم است؛ چون چراغ تاریک دل را به تسلیم و تبعیت از او واداریم دل ظلمانی، نورانی می‌شود، و چاه خشک پر آب می‌گردد، و کالبد مرده، زنده و در تن بی‌روح، روان می‌دمد. و اگر متّصل ننمودیم چاه خشک به همان منوال، و چراغ تار به همان قسم، و بدن مرده نیز بی‌روح و روان باقی می‌ماند.

در کتاب غیبت نعمانی از کلینی با اسناد متّصل خود از ابن ابی نصر از حضرت ابی الحسن علیّ بن موسی علیهما السّلام راجع به تفسیر آیه کریمه: ﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّنِ ٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ بِغَيۡرِ هُدٗى مِّنَ ٱللَّهِ﴾، روایت می‌کند که فرمود: «مَنِ اتَّخَذَ دینَهُ وَ رَأیَهُ بِغَیرِ إمامِ مِن أَئِمّةِ الهُدی»[[2]](#footnote-2)

حضرت فرمود: «منظور از این شخص گمراه در آیه مبارکه همان کسی است که رویه و دین خود را همان آراء و افکار خود قرار داده و از ائمه هدی پیروی نمی‌کند». و این همان جاهلیّتی است که در روایات متواتره از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم وارد شده است که:

مَن ماتَ و لَم یَعرِف امام زَمَانِهِ مَاتَ میتَةً جاهِلیَّةً.[[3]](#footnote-3)

# مفهوم مرگ جاهلی‌

ما از نقطه‌نظر سند این روایات مفصّلاً بحث کردیم، اما از نقطه‌نظر مفاد و دلالت بسیار جای دقّت و تحقیق است. اوّلاً باید دید مردن جاهلی یعنی چه، و مردم جاهلیّت در چه درجه از بدبختی و زبونی بوده‌اند که شخصی که بدون امام بمیرد مانند آنان جان سپرده است، گرچه فعلاً از قرآن و سنّت پیغمبر اکرم تبعیت می‌کند، ولی درعین‌حال چون امام را مربّی خود نمی‌داند، و احکام اسلام را طبق سلیقه و تشخیص خود به جای می‌آورد همانند مردمان جاهلیّت است. اهل جاهلیّت، با ملت اسلام از نقطه‌نظر شقاوت و سعادت در دو قطب مختلف و متباعد از یکدیگر قرار دارند. تمام نکبت‌ها و زشتی‌ها و رذائل اخلاقی و مفاسد اجتماعی و کژروی‌های عقیدتی در آنها موجود بود: آدم‌کشی، قربانی کردن طفل و جوان خود را در برابر بت، زیر خاک نمودن دختر زنده بی‌گناه، شرب خمر، دزدی و قطع طریق، قمار، و ربا به حدّ اعلی و مضاعف، زنا و هتک نوامیس، شرک و بت‌پرستی عمیق و سایر مفاسد روحی، قساوت دل، مادّه‌پرستی، فقدان حمیّت و انصاف.

اما در تربیت اسلامی رحم و مروّت، صفا و وفا، ایثار و اغماض، حیا و عفّت، خداشناسی و عبودیت، معاملات از روی تراضی، حفظ حقوق فردی و اجتماعی، فداکاری برای هدایت کفّار و مشرکین، یتیم‌نوازی و احسان به فقرا و مستمندان، روشنی دل، حصول یقین، انشراح صدر، و تجلّی انوار ملکوتیه الهیه در قلب، به‌طوری که این ملّت را ملّت علم و آن را ملّت جهل، این را نور، و آن را ظلمت، این را ترقّی و تکامل، آن را جمود و نقصان، این را طیران و پرش، آن را توقّف و تقید می‌توان شمرد. و همه آن رذائل برای آن ملت بخت برگشته از ناحیه جهل آنان، و این همه فضائل و ملکات برای ملّت اسلام به علت علم و سعه نور در وجود و روح آنان بوده است. و لذا آن زمان را قرآن مجید به زمان جاهلیّت نام‌گذاری نموده است، و این زمان را اسلام.

مسلمانان در اثر مواجهه با پیامبر اکرم و تعلیمات آن حضرت در قطب مثبت آمدند، اهل جاهلیّت به علّت فقدان راهنما و قطع رابطه با هدایت الهی در آن قطب منفی قرار گرفتند. لذا عنوان جهل به جای بزرگترین سبّ و لعن و دشنام و اظهار تنفّر و انزجاری است که قرآن مجید بر آنها روا می‌دارد، و عنوان جاهلیّت را که معرّف و نام فامیلی در شناسنامه آنان قرار داده است؛ حاکی از آنکه تمام این مفاسد ناشی از جهل بوده، و جهل بزرگترین گناه نابخشودنی آنان است. و در جایی که عنوان جهل و جاهلیّت را ذکر می‌کند دیگر محتاج به ذکر هیچ عیب دگر نیست، و این عنوان خود به تنهائی جامع تمام آن عناوین زشت می‌باشد، و آنجائی که تا حدّ نهائی می‌خواهد از کاری یا عقیده‌ای انتقاد کند آن را کار یا عقیده جاهلی می‌شمارد. ﴿أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَۚ﴾.[[4]](#footnote-4) «آیا این مردم حکم جاهلیّت را جستجو می‌کنند». ﴿يَظُنُّونَ بِٱللَّهِ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ ظَنَّ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ﴾.[[5]](#footnote-5) «گمان می‌برند به خدا گمان باطل مانند گمان مردم جاهلیّت». ﴿إِذۡ جَعَلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ﴾.[[6]](#footnote-6) «در آن زمانی که کفّار در دل خود عصبیّت جاهلیّت را راه دادند و از آن حمیّت پیروی کردند». ﴿قُلۡ أَفَغَيۡرَ ٱللَّهِ تَأۡمُرُوٓنِّيٓ أَعۡبُدُ أَيُّهَا ٱلۡجَٰهِلُونَ﴾.[[7]](#footnote-7) «ای پیغمبر به این مردم مشرک بگو: آیا شما مرا امر می‌کنید که غیر از خدا را پرستش کنم؟‌ ای مردمان جاهل». ﴿قَالَ أَعُوذُ بِٱللَّهِ أَنۡ أَكُونَ مِنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ﴾.[[8]](#footnote-8) حضرت موسی در جواب قوم خود که گفتند: «آیا ما را به سخریّه و استهزاء گرفتی؟ در پاسخ گفت: «من پناه می‌برم به خدا که از گروه جهّال بوده باشم.»

اگر شخصی در ملّت اسلام کارهایش طبق سلیقه و خواهش‌های خود باشد و از تبعیت امام زنده سرپیچی کند، چه تفاوتی دارد با مردم اهل جاهلیّت؟ آنها خودسر و خودرأی بودند این نیز خودسر و خودرأی است، آن به شکلی خاص و این نیز به صورت و شکلی مخصوص. اگر ربط واقعی با امام نباشد چه تفاوت بین آن صورت و این صورت؟ چون حقیقت عدم ربط، که ظلمت هوی و میل نفسانی است در هر دو جا یکی است. کمال و عُلوّی که مسلمانان پیدا نمودند در اثر ربط با پیامبر بود، اگر پس از پیامبر این رابط که به صورت ربط با امام است از بین برود، همان حقیقت جاهلیّت است که بدین صورت جلوه کرده است. لذا شخص بدون امام در زندگی و مرگ، زندگی و مرگ مردمان جاهل را دارا خواهد بود. امام است که انسان را در اثر تعلیم و تربیت خارجی و در اثر اشراقات انوار ملکوتی باطنی زنده می‌کند و دل تاریک را با مبدأ نور و روشنایی ربط می‌دهد و سیراب می‌کند.

## معرفت به ولایت لازمه معرفت خدا

از کتاب کنز الفوائد کراجکی روایت شده است با اسناد متّصل خود از سَلَمة بن عطا از حضرت صادق علیه السّلام قالَ:

«خَرَجَ الحُسَینُ بنُ عَلِیٍّ علیه السّلام ذاتَ یَومٍ عَلیٍ اصحابِهِ فَقالَ: الحَمدُلِلّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ الصَّلاةُ عَلی محمد رَسُولهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم یَا ایُّهَا النَّاسُ انَّ الله ـ وَاللهِ ـ مَاخَلَقَ العِبادَ الاّ لِیَعرِفوُهُ، فَاذا عَرَفوُهُ عَبَدُوهُ، فَاذا عَبَدُوهُ استَغنَوا بِعِبادَتِهِ عَن عِبادَةِ مَن سِواهُ.

فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: بِأبی أنتَ وَ أمِّی یَا ابنَ رسول‌الله ما مَعرِفَةُ الله؟ قَالَ:

مَعرِفَةُ أهل کُلِّ زمان إمَامَهُمُ الَّذی یَجِبُ عَلَیهِم طاعَتُهُ.»[[9]](#footnote-9)

«حضرت فرمودند: روزی حضرت سید الشّهداء علیه السّلام خارج شده بر اصحاب خود و خطبه مختصری فرمودند، و پس از حمد خداوند جلّ و عزّ و درود بر محمد رسول خدا فرمودند:‌ ای مردم سوگند به خدا که پروردگار، بندگان خود را نیافریده است مگر برای آنکه او را بشناسند؛ پس در وقتی که او را شناختند او را می‌پرستند و به عبادت او برمی‌خیزند، و زمانی که او را پرستش نمودند بی‌نیاز می‌شوند با عبادت او، از پرستش و عبادت هر کسی غیر از خدا. مردی گفت: پدر و مادرم فدایت باد ‌ای فرزند رسول خدا، معرفت خدا چیست؟ حضرت فرمود: معرفت و شناسائی اهل هر زمانی امامشان را که واجب است در آن زمان از او اطاعت کنند.»

ملاحظه می‌شود که در اینجا حضرت معرفت خدا را عین معرفت امام شمرده است چون راه منحصر برای معرفت خدا معرفت امام است. چون اوّلاً تعلیم و تربیت و اخذ احکام دین توسط امام صورت می‌گیرد، و ثانیاً امام اسم اعظم خداست و معرفت آنها به نورانیت عین معرفت خداست، بنابراین معرفت امام و معرفت خدا از هم جدا نبوده و قابل تفکیک نیستند.

و بر همین اساس از قرب الاسناد حِمیری از ابن عیسی از بزنطی از حضرت رضا علیه السّلام روایتی است: قالَ: قالَ ابُو جَعفَرٍ علیه السّلام:

«مَن سَرَّهُ أن لا یَکُونَ بَینَهُ وَ بَینَ الله حِجَابٌ حَتَّی یَنظُرَ إلَی الله وَ یَنظُرَاللهُ إلَیهِ فَلیَتَوالَ آل ‌محمّد وَ یَتَبَرَّأ مِن أعدائِهِم وَ یَأتَمَّ بِالامامِ مِنهُم، فَانَّهُ إذا کَانَ کَذلِکَ نَظَرَ الله الَیهِ وَ نَظَرَ الَی الله.»[[10]](#footnote-10)

«حضرت فرمودند که: حضرت امام محمد باقر علیه السّلام فرمودند: کسی که خوشحال می‌شود و دوست دارد که بین او و بین خدا هیچ حجابی نباشد به‌طوری که او خدا را ببیند و خدا او را نظر کند، باید آل‌محمد را دوست داشته و از دشمنان آنها بیزاری جوید و به امام آنها اقتداء نموده و پیروی نماید، در این‌صورت خدا به او نظر می‌کند و او به مقام ملاقات و دیدار خدا می‌رسد.»

از این روایت استفاده می‌شود که اصلاً مقام لقاء خدا بدون تبعیت از امام صورت نخواهد گرفت و عاشقان و سوختگان بارگاه عزّش، تا سر تسلیم در حرم امامش نسپرند، به عزّ وصول و مقام دیدار نائل نخواهند شد. لذا می‌بینیم که بسیاری از سالکین و عاشقین که در بدو سلوک از عالم تشیّع محروم بوده‌اند چون دارای نیت صادقه بوده و بدون عناد و لجاج سلوک کرده‌اند در عاقبت امر مطلب بر آنها مکشوف شده است، آنها مقام ولایت را اعتراف و از شیعیان پاک گشته‌اند، و اگرچه در زمان تقیه می‌زیسته‌اند، ولی از کلمات و اشارات، بلکه بعض از تصریحات آنها ارشادشان به مقام حقّ مشهود است.

## لزوم تبعیت از امام زنده و وصول به توحید

جهت دیگر از بحث در روایت وارده از رسول خدا آنکه: انسان باید معرفت به امام زنده و ظاهر پیدا کند تا به مرگ جاهلی نمرده باشد. امام زنده، معلّم و دستگیر و صاحب ولایت مطلقه فعلیه، و قادر بر افاضه انوار ملکوتی در دل مؤمن، و مُسَیطر بر عالم مُلک است، و پیروی از دستورات و سنن رسول اکرم تنها، یا امامانی که بدرود حیات گفته‌اند بدون اتّکاء و تعلّم و تربیت از امام زنده مفید و مثمر ثمر نخواهد بود، و الاّ چه نیاز به پیغمبر اکرم باشد درصورتی‌که حضرت ابراهیم علیه السّلام که از دنیا رفته و صاحب شریعت بوده ممکن است از دستورات او پیروی نمود؟! و بعد از رسول‌الله دیگر چه نیازی به امام زنده مولی الموحّدین امیرالمؤمنین علیه افضل الصّلاة و السّلام باشد؟! مگر آن مرد نگفت: کَفَانَا کتاب الله «کتاب خدا برای ما کافی است» ما به آن عمل می‌کنیم و نیازی به امام نداریم. این سخن از درجه اعتبار نزد اهل فنّ ساقط است. متابعت از دستورات پیمبر یا امامی که مرده است پیروی از خواسته‌های نفس و امیال شخصی است که آنها را پسندیده و به هر طور که نفسش بخواهد تفسیر و تأویل می‌کند و سپس بدان عمل می‌نماید، ولی متابعت از امام زنده حقیقتاً تبعیت از حقّ است. و علاوه ولایت و قدرت روحی در امام زنده است، و لذا بازگشت تمام استشفاعات و توسّلات از صاحبان یقین از اولیاء خدا و ائمه طاهرین علیهم السّلام به استشفاع و توسّل از امام حیّ و زنده خواهد شد.[[11]](#footnote-11)

# کلام ابن فارض درباره ولایت اهل بیت

عارف بالله ابن‌فارض مصری در تائیه خود در ارتباط با اتّحاد و فناء آل‌محمد علیهم السّلام در ذات خداوند متعال می‌فرماید:

عَلَیک بِها صرفاً وَ إن شِئتَ مَزجَها \*\*\* فَعَدلُک عَن ظَلمِ الحَبیبِ هُوَ الظُّلمُ‌

ظَلم با فتحه ظاء به معنی آب دهان است؛ و معنی این بیت این‌طور می‌شود:

بر تو باد به ذات و نفس محبوبه (و عدم تجاوز و تنازل از آن به چیز دیگری) و اگر احیاناً خواستی از ذات و نفس او تنازل نمایی و آن ذات صرف و نفس مجرّد و نور را به چیز دگری مخلوط و ممزوج کنی، متوجّه باش که در این‌صورت فقط به آب دهان او تجاوز کن، و آن را با ذات محبوبه در هم بیامیز! و مبادا غیر از آب دهان وی به چیزی غیر آن توجّه نمایی که این ستمی است بزرگ؛ بلکه یگانه ظلم و ستم است.

مرحوم قاضی می‌فرموده است: مراد از ظَلمُ الحَبیب، آل‌محمد علیهم السّلام می‌باشند. زیراکه در این بیت دعوت به توحید محض است و استغراق در ذات أحدیّت و عدم تنازل از آن به هر چیز دگری که فرض شود و تصوّر گردد. اما آل‌محمد علیهم السّلام در این تعبیر راقی عرفانی و کنایه بدیعه سلوکی، به منزله ظَلمُ الحَبیب یعنی آب دهان محبوبه است که شیرین‌ترین و آرام بخش‌ترین و خوشگوارترین چیز از هر چیزی است، و از ذات محبوبه گذشته، هیچ چیز به حلاوت آن نیست؛ در این‌صورت در مقام کثرت و تنازل از آن وحدت حقیقیه، فقط به آل‌محمد علیهم السّلام تمسّک جو و با آنان بیامیز که در هیچیک از نشآت عالم وجود از مُلک و مَلَکوت به مثابه آنان موجودی آرام‌بخش‌تر، و به مانند ایشان از جهت سعه ولایت و گسترش آیتیّت و أقربیّت به ذات أحدیّت چیزی نیست.

مکیدن لبان و نوشیدن آب دهان محبوبه از لحاظ قرب و فناء و اندکاک در هستی ذات و نفس محبوبه، بزرگترین و قوی‌ترین چیزی است که اتّحاد با خود محبوبه را می‌رساند، و در صورت مَزج و خَلط وی با چیز دیگر، از خود محبوبه حکایت می‌کند. و در این تشبیه و استعاره بدیعه عرفانیه، آل‌محمد علیهم السّلام را با حضرت ذات احدیت و فناء و اندکاک در آن ذات ما لا اسمَ لَهُ وَ لا رَسمَ لَه چنان متّحد و واحد قرار داده است که اقرب از آن متصوّر نیست. بنابراین ظَلمُ الحبیب که در مقام بقاءِ بعد از فناء لازم و برای سالک ضروری است، غیر از عترت حضرت ختمی مرتبت و آل‌محمد نخواهد بود.

# امتناع وصول به توحید بدون ولایت

از اینجا اوّلاً بدست می‌آید که سیر و سلوک صحیح و بی‌غِشّ و خالص از شوائب نفس امّاره، بالأخره سالک را به عترت طیبه می‌رساند، و از انوار جمالیه و جلالیه ایشان در کشف حُجُب بهرمند می‌سازد. و ابن‌فارض که مسلّماً از عامّه بوده و مذهب سنّت را داشته است و حتّی کنیه و نامش أبو حَفص عُمَر است، در پایان کار و آخر عمر از شرب مَعین ولایت سیراب و از آب دهان محبوب ازل سرشار و شاداب گردیده است.

و ثانیاً: همان‌طور که مرحوم قاضی قَدّس الله نفسَه فرموده‌اند، وصول به مقام توحید و سیر صحیح إلَی الله و عرفان ذات احدیت عَزّ اسمُه بدون ولایت امامان شیعه و خلفای به حقّ از علیّ بن ابی‌طالب و فرزندانش از بتول عذراء صلواتُ الله علَیهم محال است.

این امر درباره ابن‌فارض مشهود، و درباره بسیاری دیگر از عرفای عالی‌قدر همچون محیی‌الدّین عربی، و ملاّ محمد رومی و فرید الدّین عطّار نیشابوری و أمثالهم به ثبوت و تحقّق رسیده است.

# تحقیق علامه طهرانی درباره سیر و سلوک در ادیان و مذاهب

حقّ در خارج یکی است. زیرا به معنی اصل هستی و تحقّق و وجود است. و معلوم است که حقیقت وجود و موجود لا یتغیّر و لا یتبدّل است. و در مقابل آن، باطل است که به معنی غیر اصیل و غیر متحقّق و معدوم می‌باشد.

تمام افرادی که در عالم، اراده سیر و سلوک به‌سوی خدا و حقیقة الحقائق و أصل الوجود و علةالعلل و مبدأ هستی و منتهای هستی را دارند، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، از یهود و نصاری و مجوس و تابع بودا و کُنفُسیوس، و مسلمان هم چه شیعه و یا غیر شیعه از اصناف و انواع مذاهب حادثه در اسلام، از دو حال خارج نیستند:

## اقسام سالکین الی الله

اول: آنان که در نیتشان پاک نیستند، و در سیر و سلوک راه اخلاص وتقرّب را نمی‌پیمایند؛ بلکه بجهت دواعی نفسانیه وارد در سلوک می‌شوند. این گروه ابداً به مقصود نمی‌رسند، و در طیّ راه به کشف و کرامتی و یا تقویت نفس و تأثیر در موادّ کائنات و یا إخبار از ضمائر و بواطن و یا تحصیل کیمیا و امثالها قناعت می‌ورزند، و بالأخره دفنشان در همین مراحل مختلفه هر کدام برحسب خودش می‌باشد.

دوّم‌: جماعتی هستند که قصدشان فقط وصول به حقیقت است، و غرض دیگری را با این نیت مشوب نمی‌سازند. در این‌صورت اگر مسلمان و تابع حضرت خاتم الانبیاءِ و المرسلین و شیعه و پیرو حضرت سید الاوصیاء امیرالمؤمنین علَیهما أفضلُ صلواتِ الله و ملائکتِه المُقرَّبین باشند، در این راه می‌روند و به مقصود می‌رسند. زیراکه راه منحصر است، و بقیّه طرق منفی و مطرود هستند.

و اگر مسلمان نباشند و یا شیعه نباشند، حتماً از مستضعفین خواهند بود. زیراکه برحسب فرض غِلّی و غِشّی ندارند، و درباره اسلام و تشیّع دستشان و تحقیقشان به جای مثبتی نرسیده است؛ وگرنه جزء گروه اول محسوب می‌شوند که حالشان معلوم شد.

این افراد را خداوند دستگیری می‌فرماید و از مراتب و درجات، از راه همان ولایت تکوینیه که خودشان هم مطّلع نیستند عبور می‌دهد، و بالأخره وارد در حرم الهی و حریم کبریائی می‌گردند و فناء در ذات حقّ را پیدا می‌نمایند.

و چون دانستیم که: حقّ واحد است، و راه او مستقیم و شریعت او صحیح است؛ این افراد مستضعف که غرض و مرضی ندارند، خودشان در طیّ طریق و یا در نهایت آن، به حقیقت توحید و اسلام و تشیّع می‌رسند و درمی‌یابند. زیرا که وصول به توحید بدون اسلام محال است، و اسلام بدون تشیّع مفهومی بیش نیست و حقیقتی ندارد. اینانند که با نور کشف و شهود درمی‌یابند که ولایت متن نبوّت است، و نبوّت و ولایت راه و طریق توحید است. فلهذا اگر هزار قَسم و یا دلیل هم برای آنان اقامه کنند که علیّ علیه السّلام خلیفه رسول خدا نبود، و پیغمبر برای خود خلیفه‌ای را معین نکرد و وصیی را قرار نداد، قبول نمی‌کنند و نمی‌توانند قبول کنند؛ چون‌که در برابر خود، خدا را و جمیع حقایق را بالشُّهود و العَیان نه بالخَبَر و السَّماع ادراک می‌کنند.

کسی که خدا را یافت همه چیز را یافته است، در این‌صورت آیا متصوّر است که به توحید برسد و نبوّت و ولایت را که حقیقت و عین آنند نیابد؟! این امر، امر معقول نیست.

## وصول به ذات حق در گرو ولایت اهل بیت

بنابراین، جمیع عرفای غیر اسلام و یا عرفای مسلمان غیر شیعه ـ که نامشان در تواریخ مسطور است ـ یا در باطن مسلمان و شیعه بوده‌اند، غایة الامر به واسطه عدم مساعدت محیط به واسطه حکومت‌ها و قضات جائره و عوامّ النّاس کالانعام ـ که چه بسیار از بزرگان از عرفا را به واسطه عدم کتمان سرّ و ابراز امور پنهانی، به قتل و غارت و نهب و سوزاندن و به دار کشیدن محکوم کرده‌اند ـ از ابراز این حقیقت خودداری نموده‌اند. زیرا هیچ عاقلی که بر خودش مطلب مکشوف شده است، راضی ندارد آن را افشا کند و خود را طعمه سگان درنده و گرگان آدمی‌خوار قرار بدهد. و یا به مقصد و مقصود نرسیده‌اند و ادّعای عرفان و وصول را دارند، و با کشف امری، خود را فرعون کرده، مردم را به سجده خود فراخوانده‌اند.

محیی‌الدّین و امثال وی در ابتداء امر سنّی مذهب بودند، و در زمان دریافتن حقیقت تشیّع نیز مجبور به تقیّه بوده‌اند.

محیی‌الدّین عربی و ابن‌فارض و ملاّ محمد بلخی صاحب «مثنوی» و عطّار و أمثالهم که در تراجم و احوال حالشان ثبت و ضبط است، بدون شکّ در ابتدای امر خود سنّی مذهب بوده‌اند؛ زیرا در حکومت سنّی مذهب و شهر سنّی نشین و خاندان سنّی آیین و حاکم و مفتی و قاضی و امام جماعت و مؤذّن تا برسد به بقّال و عطّار و خاکروبه‌برِ سنّی نشو و نما یافته‌اند. مدرسه و مکتبشان سنّی بوده و کتابخانه و کتاب‌هایشان مملوّ از کتب عامّه بوده و حتّی یک جلد کتاب شیعه در تمام شهر ایشان یافت نمی‌شده است.

ولی چون روز به روز در راه سیر و تعالی قدم زدند، و با دیده انصاف و قلب پاک به جهان شریعت نگریستند، کم‌کم بالشُّهود و الوجدان حقایق را دریافتند، و پرده تعصّب و حمیّت جاهلی را دریدند، و از مخلِصین موحّدین و از فدویّین شیعیان در محبّت به امیرالمؤمنین علیه السّلام شدند. غایة الامر اسم شیعه و ابراز بغض و عداوت با خلفای غاصب نه تنها برای آنها در آن زمان محال بود، امروز هم شما می‌بینید در بسیاری از کشورهای سنّی نشین مطلب از این قرار است.

امروز هم در هر گوشه از مدینه: خانه رسول‌الله و بیت فاطمه و محلّ گسترش جهاد و علوم امیرالمؤمنین علیهم السّلام، اگر کسی در اذان خود و یا غیر اذان علناً بگوید: أَشهَدُ أَنَّ عَلِیا امیرالمؤمنین وَ وَلِیُّ الله خونش را می‌ریزند، و قبائل و طوائف خونش و گوشتش را برای تبرّک می‌برند، و نمی‌گذارند جسد او باقی بماند تا آنکه وی را دفن کنند؛ ولی اگر یک ساعت تمام از عائشه تمجید و تعریف کند ـ با آن سوابق شوم و تاریخ سیاه او ـ دور او جمع می‌شوند و نُقل می‌پاشند و هلهله می‌کنند.

بنابراین، آنچه را که این بزرگان در کتب خود آورده‌اند، بر ما واجب نیست که بدون چون و چرا بپذیریم، بلکه باید با عقل و سنّت صحیحه و گفتار ائمه حقّه تطبیق کنیم. آنچه را که درست است می‌پذیریم و استفاده می‌کنیم، و اگر احیاناً در کتاب‌هایشان چیزی نادرست به نظر آمد قبول نمی‌نماییم، و آن را حمل بر تقیه و أمثالها می‌کنیم؛ همان‌طور که دأب و دَیدن ما در جمیع کتب حتّی کتب شیعه از این قرار است.[[12]](#footnote-12)

# اختلاف اساسی شیعه و سنی در مسئله ولایت

اختلاف بین تشیّع و تسنّن بر سر این نیست که یکی نماز بر خاک و سنگ بگذارد، دیگری بر فرش و غیره؛ اینها اختلاف در احکام است و اختلاف در حکم و فتوا از دیرباز بین فقها و محدّثین شیعه امری جاری و متعارف است. حتّی مخالفت با اجماع و اتفاق طایفه نیز از امثال بزرگان از فقهای شیعه چون مرحوم محقق حلّی و علامه حلّی و غیره مشکلی از جهت انتساب آنان به فرقۀ مُحِقّه و ناجیه و مکتب اهل بیت علیهم السّلام به وجود نیاورده است. حتّی اختلاف فتوا در یک مجتهد نسبت به ازمنۀ مختلفه امری کاملاً معقول و متعارف و مشاهَد است. و این مسئله هیچ‌گونه تنقیص و تغییری نسبت به فقه امامیّه وارد نمی‌کند؛ چراکه از یک طرف منابع فقهی ما مشخّص و محدود می‌باشد، و از طرف دیگر اختلاف انظار و آراء و کیفیت استنتاج و استنباط و فهم و ادراک مسائل بر اساس پدیده‌های گوناگون و مبادی متفاوته که نحوۀ برداشت فقیه را قابل تشکیک می‌نماید، مقتضی یک چنین اختلافی خواهد بود. و این است رمز و راز حیات و پویایی و رشد و بالندگی فقه جعفری، که فقیه در مقام استنباط احکام الهی از منابع وحی خود را مقیّد و محدود و مضیّق به هیچ قید و حدّی از قیود و حدود اعتباری نمی‌بیند و غیر از مصادر وحی و مجاری تشریع، هیچ فرد دیگری را در ترتیب مقدمات قیاس و مبادی اجتهاد دخیل و نافذ الأمر نمی‌داند. آنچه برای فقیه مهم است کلام امام صادق علیه السّلام و سایر ائمه است که دارای حیات مؤبّد إلی یوم القیمه است، نه فرد دیگر؛ و جاودانگی را فقط و فقط از آنِ منابع وحی صلوات الله علیهم أجمعین می‌داند، نه شخص دیگری ولو بَلَغ ما بلغ.

آری، این فقیه می‌تواند در مقام إفتاء و استنباط، آزاد و بی‌پیرایه و بی‌گذشت و بدون نگرش مصلحت‌اندیشی دنیوی و لحاظ زخارف و اعتبارات و ریاسات عالم کثرات، خود را به مُخّ و مغزای شرع مبین نزدیک گرداند، و با استمداد از نفحات قدسیّۀ صاحبان ولایت کبرای الهیّه در مقام بیان احکام برآید.

اختلاف بین این دو دسته بر سر پذیرش مقام امامت به عنوان ولایت بر جمیع امور جسمی و روحی، دنیوی و اخروی، و تصدّی زمام حکومت ظاهری و باطنی و تربیت و رشد جسمی و نفسی، و ایصال به آخرین مرتبه از مراتب فعلیّت و حریم قرب حضرت حقّ و وفود به دار اطمینان و طمأنینه و قرار است، نه صرف بیان احکام ظاهری؛ که البتّه بیان حکم نیز منحصراً از ناحیۀ این مقام مقبول و منجَّز خواهد بود و بس. و لازمۀ این پذیرش ادراک موقعیّت واقعی امام علیه السّلام و پی‌بردن به استعدادات امام و امکانات امام و خصوصیّات و صفات و ملکات و نحوۀ اجرای مشیّت الهی در عوالم وجود به نفس قدسی او و تمشیَت مشیّت الهی به حکم نافذ اوست.

## اوصاف و منزلگاه شئون ولایت در زیارت جامعه

چنانچه در زیارت جامعه می‌خوانیم:

السَّلامُ عَلَیکُم یا اهل بَیتِ النُّبُوَّةِ و مَوضِعَ الرِّسالَةِ و مُختَلَفَ المَلائِکَةِ و مَهبِطَ الوَحیِ و مَعدِنَ الرَّحمَةِ و خُزّانَ العِلمِ و مُنتَهَی الحِلمِ و أصُولَ الکَرَمِ و قادَةَ الأُمَمِ و أولِیاءَ النِّعَمِ و عَناصِرَ الأبرارِ و دَعائِمَ الأخیارِ و ساسَةَ العِبادِ و أرکانَ البِلادِ و أبوابَ الإیمانِ و أُمَناءَ الرَّحمَنِ و سُلالَةَ النَّبِیِّینَ و صَفوَةَ المُرسَلینَ و عِترَةَ خِیَرَةِ رَبِّ العالَمِینَ، و رحمة الله و بَرَکاتُهُ.

«سلام و درود بر شما! ‌ای خاندان نبوّت و جایگاه رسالت، و محلّ تردّد ملائکه و منزلگاه وحی، و معدن رحمت پروردگار و ذخیره‌های علم و دانایی، و نهایت بردباری و ریشه‌های کرامت و بزرگواری، و لواداران امت‌ها و راهنمایان آنان، و ولی‌نعمتان بر خلق و اُصول نیکوکاران، و پایه‌های تثبیت و استقرار برگزیدگان صالح، و مدبّران و متولّیان امور بندگان خدا، و ارکان قوام بلاد و شهرها، و دروازه‌های ایمان و اعتقاد به خداوند متعال، و امین‌های پروردگار، و باقیماندۀ پیامبران و برگزیدۀ رُسل الهی، و ذریّۀ اختیار و انتخاب شدۀ پروردگار جهانیان، و رحمت خدا و برکاتش بر شما باد.»

السَّلامُ عَلَی مَحالِّ مَعرِفَةِ الله و مَساکِنِ بَرَکَةِ الله و مَعادِنِ حِکمَةِ الله و حَفَظَةِ سِرِّ الله و حَمَلَةِ کتاب الله و أوصِیاءِ نَبِیِّ الله و ذُرِّیَّةِ رسول‌الله صلّی الله علَیهِ و آلِهِ، و رحمة الله و بَرَکاتُهُ...[[13]](#footnote-13)

«سلام و درود الهی بر شما!‌ای کسانی که جایگاه شناخت واقعی و معرفت حقیقی پروردگارید، و منزلگاه برکت و رحمت الهی می‌باشید، و معدن‌های حکمت و اتقان صنع خدا هستید، و حافظان اسرار پروردگار و پاسداران کتاب او می‌باشید. شما‌ای کسانی که جانشینان نبیّ اکرم و ذرّیۀ رسول خدا صلّی الله علیه و آله هستید، و رحمت و برکات الهی بر شما باد.»

در این زیارت شریفه که از جانب حضرت امام علیٌّ الهادی علیه السّلام شرف صدور یافته است، امام علیه السّلام اوصاف و منزلگاه شئون ولایت را مشروحاً بیان می‌کنند. و به‌طور اجمال و خلاصه اینکه: امام علیه السّلام حافظ اسرار الهی و نظام عالم وجود و مدیر و مدبّر مشیّت الهی و منفِّذ تقدیر او و مهیمن بر مصالح و مفاسد نفس الامریّه و منعکس کنندۀ رضا و اختیار الهی در میان بندگان خداست. کلام او عین حقّ و صدق مطلق، و فعل او حجّت و دلیل برای سایر افراد خواهد بود.

عبارات و تعبیرات امام علیه السّلام در این زیارت به نحوی است که جمعی از کوته‌فکران و ساده‌اندیشان انتساب آن را به امام علیه السّلام مورد تردید و انکار قرار داده‌اند؛ غافل از آنکه:

رَمَد دارد دو چشم اهل ظاهر \*\*\* که از ظاهر نبیند جز مظاهر[[14]](#footnote-14)

حال اگر فردی ولو به ظاهر شیعی این مقام را برای ائمه علیهم السّلام قائل نباشد، و فقط آنها را در حدّ یک مسأله‌گوی شرعی ولی منتصب از ناحیه پروردگار بداند، و یا کمی پا را از این فراتر نهاده و دعای آنها را در صورت رضای پروردگار مستجاب، و در صورت عدم موافقت با رضا و میل خداوند مردود نماید، آیا به این شخص می‌توان گفت: شیعی؟! اگرچه قائل به غصب خلافت حقّه و بلا فصل مولا امیرالمؤمنین علیه السّلام توسط خلفای غاصب ثلاثه نیز باشد! و یا مانند بسیاری این مسئله را صرفاً ناشی از یک انتخاب عمومی و عمل به مقتضی دموکراسی و آزادی فکر و اعتقاد و عمل ـ گرچه مخالفت اندکی با تصریح و تنصیص شخص رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم، نه‌اینکه جنبه جحود و انکار و مقابله داشته باشد ـ بداند؟! آیا شیعه بودن صرفاً به اخذ مسائل شرعیّۀ فرعیه از امام است و بس؟!

## نظر علامه طهرانی درباره تشیع ابن أبی‌الحدید

آیا ابن‌أبی‌الحدید که ما او را یک سنّی معتزلی و منحرف از جادّۀ صواب و حریم ولایت و مخالف با طریق منصوص می‌دانیم، هیچ جایگاهی در مکتب اهل بیت علیهم السّلام ندارد؟ و صرفاً به خاطر بعضی از مدح‌ها نسبت به خلفا حتّی با وجود بسیاری از ایرادات و سخریّه‌هایی که به آنها دارد و بعضی از اعتقادات، باید او را از خود نفی و طرد نماییم؟ درحالی‌که مناقب او نسبت به مولی الموالی علیّ بن ابی‌طالب علیه السّلام و اشعار او دربارۀ آن حضرت انسان را در حیرت فرو می‌برد و به تعجّب وا می‌دارد.

1. قَد قُلتُ لِلبَرقِ الَّذی شَقَّ الدُّجَی \*\*\* فَکَأنَّ زِنجیاًّ هُناکَ یُجَدِّعُ

2. یا بَرقُ إن جِئتَ الغَریَّ فَقُل لَهُ \*\*\* أ تَراکَ تَعلَمُ مَن بِأرضِکَ مودَعُ

3. فیکَ ابنُ عِمرانَ الکَلیمُ و بَعدَهُ \*\*\* عیسـَی یُقَفّیهِ و أحمـَدُ یَتبَـعُ

4. بَل فیکَ جِبریلُ و میکالُ و إس \*\*\* رافیلُ و المَلَأُ المُقَدَّسُ أجمَعُ

5. بَل فیکَ نورُ الله جَلَّ جَلالُهُ \*\*\* لِذَوی البَصائِرِ یَستَشِفُّ و یَلمَعُ

6. فیـکَ الإمـامُ الـمُرتَضَی فیـکَ الوَصیُّ \*\*\* المُجتَبَی فیکَ البَطینُ الأنزَعُ[[15]](#footnote-15)

«1. این‌چنین به صاعقه و برقی که از ابرها بر وادی نجف فرود می‌آید خطاب کردم:‌ای برق که با لمعان و نور خود سیاهی شب را می‌شکافی و همچون زنگی مستی که بر سر افراد در میدان جنگ بتاخت فرود می‌آید!

2. اگر به سرزمین غریّ و وادی نجف رسیدی به آن بگو: آیا می‌دانی که چه شخصیّتی را در درون خود جای دادی؟

3. این شخصیّت پنهان در تو موسی بن عمران است، و بلکه پس از آن عیسی مسیح، و بالاتر پیغمبر خاتم است که در تو جای گرفته.

4. بلکه جبرائیل امین و میکائیل و اسرافیل و تمام ملائکه مقرّب‌اند که در وجود مقدّس او جمع گشته و ظهور و بروز نموده‌اند.

5. بلکه نور جلال و عظمت پروردگار است که در تو مسکن گزیده و برای صاحبان بصیرت و ادراک جلوه نموده و روشن می‌نماید.

6. در تو است امام و پیشوایی که مرتضی است. در تو است وصیّ رسول خدا که مجتبی است. در تو است شخصی که رسول خدا به او فرمود: یا عَلِیُّ أنتَ البَطینُ الأنزَعُ؛‌ای علی! تو از شدّت علم، شکمت برآمده شده و موی جلوی سرت کم گشته است..»

ببینید او در این اشعار تصریح می‌کند که آن امام و پیشوای مرتضی، علی است که وصی و جانشین برگزیدۀ آن حضرت می‌باشد! حال اگر کسی بگوید صرف تولّی در ثبوت تشیّع کفایت نمی‌کند، بلکه باید تبرّی از اعدا و دشمنان الهی و دشمنان و معارضین با اهل بیت علیهم السّلام نیز محقق باشد ـ همان‌طور که حقّ و واقع این‌چنین است. ـ

## حقیقت تولّی و تبرّی در مکتب تشیّع

در آیه شریفه می‌فرماید:

﴿لَّا تَجِدُ قَوۡمٗا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ يُوَآدُّونَ مَنۡ حَآدَّ ٱللَهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوۡ كَانُوٓا ءَابَآءَهُمۡ أَوۡ أَبۡنَآءَهُمۡ أَوۡ إِخۡوٰنَهُمۡ أَوۡ عَشِيرَتَهُمۡ أُولٰٓئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡإِيمٰنَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٖ مِّنۡهُ وَيُدۡخِلُهُمۡ جَنّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهٰرُ خٰلِدِينَ فِيهَا رَضِيَ ٱللَهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُوا عَنۡهُ أُولٰٓئِكَ حِزۡبُ ٱللَهِ أَلَآ إِنَّ حِزۡبَ ٱللَهِ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾.[[16]](#footnote-16)

«ای پیامبر! تو هیچ‌گاه نخواهی یافت فردی را که ایمان به خدا و روز بازپسین داشته باشد، درحالی‌که با افرادی که با خدا و رسول او به دشمنی و ستیز پرداخته‌اند طرح محبّت و مراوده و ارتباط انداخته است، گرچه آنان پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان و قوم و خویشانشان باشند. اینان افرادی هستند که خدای متعال حقیقت ایمان و نور معرفت را در دل آنها ثبت و حکّ نموده است و آنان را با نفحات قدسی از جانب خود امداد می‌نماید، و بهشت برین با نهرهای روان برای ایشان آماده ساخته و آنان در آنها مستقر و مأوای دائمی خواهند داشت. خدا از ایشان راضی و آنها نیز از خدا خشنودند؛ اینان‌اند حزب و گروه پروردگار، و بدانید که فقط این حزب و گروه منتسب به خدای متعال است که رستگار خواهد شد.»

و صد البتّه تدیّن واقعی و اعتقاد صحیح باید حاوی این دو اصل از اصول اعتقادیّه: اول تولّی و دوم تبرّی باشد؛ اما اگر فردی مانند ابن‌أبی‌الحدید که در ناحیۀ تولّی یک‌چنین اشعاری در وصف مولا امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌سراید، و در ناحیۀ تبرّی سخنانی هجوآمیز دربارۀ ابوبکر و عمر آورده است (هنگامی که در جنگ خیبر رسول خدا آنان را به جنگ یهود فرستاد و مفتضحانه فرار را بر قرار ترجیح دادند):

أ حَضـرُهُما أم حَضـرُ أخرَجَ خاضِبٍ \*\*\* و ذانِ هُما أم ناعِمُ الخَدِّ مَخضوب[[17]](#footnote-17)

«آیا فرار این دو قوی‌تر و شدیدتر است یا فرار شتر مرغ نر هنگام دویدن، و یا اینکه مانند زنان نازپرورده و تن‌آسایند.»

آیا باید او را از زمرۀ معتقدین به ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام طرد و نفی کرد؟!

اگر قرار باشد مسئلۀ تبرّی و اظهار برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السّلام در اصل صدق عنوان تشیّع به همان معنای مصطلح و عرفی آن دخیل باشد، پس باید اذعان نمود که غالب از منتحلین به این عنوان و مصادیق این اسم شیعه نمی‌باشند و فقط اندکی از اشخاص در تحتِ این عنوان و مصداق او قرار خواهند گرفت.

مگر امام صادق علیه السّلام به صفوان جمّال نفرمودند:

چرا شترانت را به این مرد (هارون الرّشید) برای سفر به حج کرایه دادی؟ و آیا تو دوست‌داری که او زنده بماند و از سفر مکّه به سلامت برگردد تا اجرت کرایه شترانت را بپردازد؟[[18]](#footnote-18)

حال ببینید چند نفر از شیعیان باقی می‌مانند که به این نکته کاملاً توجّه داشته باشند، و ارتباط با دشمنان و معاندین اهل بیت علیهم السّلام را دشمنی و خصومت با شخص امام علیه السّلام تلقّی نمایند و از آن احتراز کنند؟ در اینجا باید گفت:

گر حکم شود که مست گیرند \*\*\* در شهر هر آنچه هست گیرند[[19]](#footnote-19)

و مگر امروزه ما این مسئله را به وفور در میان قاطبه از طبقات مشاهده نمی‌نماییم؟ آیا امام، از این مسئله راضی و نسبت به آن خشنود است؟

# بررسی مسئله جدایی دین از سیاست

و اما نکته اساسی چنانچه قبلاً اشاره‌ای به آن شده بود این است که: در زمان گذشته اعتقاد بسیاری از افراد بلکه باید گفت اکثریّت از قاطبۀ مسلمین، بر انفصال و دوئیّت بین مسئلۀ خلافت و حکومت ظاهری و بین امامت و عهده‌داری و تصدّی امور باطنی و شرعی قرار داشت، و همچون کلام ابوهریره که می‌گفت: «نماز با علی گواراتر و غذای پیش معاویه لذیذتر می‌نماید»[[20]](#footnote-20) مردم با مسئلۀ حکومت و خلافت این‌طور برخورد می‌نمودند، و قائل به جدایی بین دین و سیاست بودند، نه‌اینکه واقعاً به خلفای ثلاثه اعتقادی داشته باشند؛ چه اینکه با وجود قول به خلافت ظاهری ابوبکر و عمر، دانشمندی همچون ابن‌أبی‌الحدید چه هجوها و سخریّه‌هایی نسبت به آنها روا می‌دارد! و اما در مقام بیان عقیدۀ خویش راجع به مولا امیرالمؤمنین علیه السّلام چگونه در مقام خضوع و خشوع از آن حضرت یاد می‌کند و این مطلب در جای جای شرح نهج البلاغۀ او موجود است.

بسیاری از اشخاص گمان می‌کنند که انتصاب امیرالمؤمنین علیه السّلام در مقام ولایت توسط رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم صرفاً به مقام ارشاد و کسب معارف و احکام شرعیّه و تربیت معنوی و روحانی منحصر می‌شود، و اما در مقام اجرای احکام ظاهری و اختیارات حکومتی انتخاب حاکم وخلیفۀ مجری قوانین اجتماعی به دست عامّه از مردم خواهد بود، نه به واسطۀ انتصاب از جانب پروردگار؛ همان چیزی که امروزه حتّی بسیاری از علمای شیعه نیز به آن معتقد می‌باشند.

## نقد استدلال اثبات جدایی دین از سیاست

مسئلۀ جدایی دین از سیاست گرچه به هیچ‌وجه مورد پذیرش و قبول ما نیست و نخواهد بود، ولی بسیاری از افراد به این مطلب معتقد و پابرجا هستند و به آیه شریفه ﴿وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ﴾[[21]](#footnote-21) بر این مسئله استدلال می‌نمایند؛ و یا به بعضی از عبارات امیرالمؤمنین علیه السّلام که در نهج البلاغه می‌فرماید:

و لَعَمری لَئِن کانَتِ الإمامَةُ لا تَنعَقِدُ حَتَّی یَحضُرَها عامَّةُ النّاسِ، فَما إلَی ذَلِکَ سَبیلٌ، وَلَکِن أهلُها یَحکُمونَ عَلَی مَن غابَ عَنها؛ ثُمَّ لَیسَ لِلشّاهِدِ أن یَرجِعَ و لا لِلغائِبِ أن یَختارَ.[[22]](#footnote-22)

«پس از اینکه اهل حلّ و عقد با حاکم در بلد سکنای او بیعت کردند، دیگر بیعت نمودن عدّه‌ای که در خارج از آن شهر زندگی می‌کنند و اطلاع دادن به آنان ممکن نیست، لزومی ندارد و تمامی آنان باید تسلیم حکم حاضرین باشند، و حکم حاضرین بر غائبین حاکم و وارد است. افرادی هم که شاهدند و بیعت کرده‌اند، دیگر نمی‌توانند دست از بیعت بردارند و بیعت خود را بشکنند.»

در عبارتی دیگر حضرت می‌فرماید:

إنَّهُ بایَعَنِی القَومُ الَّذینَ بایَعُوا أبابَکرٍ و عُمَرَ و عُثمانَ عَلَی ما بایَعوهُم علَیهِ، فَلَم یَکُن لِلشّاهِدِ أن یَختارَ و لا لِلغائِبِ أن یَرُدَّ؛ و إنَّما الشُّورَی لِلمُهاجِرینَ و الأنصارِ، فَإنِ اجتَمَعُوا عَلَی رَجُلٍ و سَمَّوهُ إماماً کانَ ذَلِکَ لِلَّهِ رِضًی.[[23]](#footnote-23)

حضرت به معاویه ـ علیه اللعنة ـ می‌فرماید:

«بدان که حقّاً همان افرادی که با خلفای ثلاثۀ قبل از من بیعت کردند، همان‌ها با من بیعت نمودند و به همان عهد و میثاقی که با آنان داشتند با من نیز دارند؛ در این‌صورت دیگر افراد حاضر نمی‌توانند شخص دیگری را انتخاب کنند و یا غائبین، این مسئله را انکار و نفی کنند. و به‌درستی‌که حقّ شوری از آنِ مهاجرین و انصار می‌باشد، (نه آنهایی که به‌دور از بلاد اسلامی تازه به اسلام گراییده شدند و هنوز چیزی از اسلام و مبانی و معتقدات آن نمی‌دانند).

پس اگر این افراد بر شخصی وحدت نظر و رأی پیدا نمودند و او را به عنوان امام و پیشوا برگزیدند، این انتخاب از جانب خدای تعالی نیز ممضی و مرضی خواهد بود.»

## مراد امیرالمومنین از اجتماع مسلمین برای انتخاب رهبر

خوب دقّت کنید! ببینید امیرالمؤمنین علیه السّلام انتخاب فردی را از جانب مهاجرین و انصار در صورت اجتماع آنها، مورد رضای الهی و خشنودی پروردگار می‌داند. و گرچه در اینجا مطلب بسیار است و باید این عبارت را به صورت صحیح آن، که همان اجتماع اهل حلّ و عقد و افراد منزّه و منتخب از جامعه که رئوس طایفه و وجوه ملّت‌اند و کلام آنها به‌دور از حبّ و بغض‌های شخصی است و عقول آنها به مرتبه‌ای از رشد و صلاح و تمییز بین صحّت و بطلان رسیده است می‌باشند، حمل نمود که اگر این اجتماع واقع شود قطعاً امام معصوم برگزیده می‌شود؛ ولی خیلی از اشخاص این عبارت را به همان معنای عامی و بدوی و عرف‌پسند آن حمل می‌نمایند.

به یاد دارم روزی در معیّت مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ جهت بازدید یکی از مراجع وقت در شهر مقدّس قم به منزل ایشان رفته بودیم. در آن مجلس یکی از آقایان علما که از بستگان آن مرجع نیز می‌باشد همین فقره از نامۀ امیرالمؤمنین علیه السّلام به معاویه را قرائت، و از حضّار در مجلس درخواست پاسخ برای حلّ این معضله و اشکال را نمود. تا آنجا که به خاطر دارم تمامی افراد در آن مجلس نتوانستند پاسخ قانع کننده‌ای به آن شخص بدهند و مسئله همین‌طور به صورت اشکال و حل نشده باقی ماند.

گرچه جواب این مطلب برای ما بسیار روشن و واضح است ـ همان‌طور که در بالا گذشت ـ ولی بسیاری از افراد را همین‌گونه تعبیرها و یا بعضی از رفتارها و کردارهای ائمه معصومین علیهم السّلام با خلفای جور و حکّام ظلم زمان خود به اشتباه انداخته است و نتوانسته‌اند به آن حقیقت و واقع امر دسترسی پیدا نمایند. هم‌چنین رفتار بسیاری از ائمه علیهم السّلام با خلفا و حکّام بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس که گرچه در مقام تقیّه و خوف از آنان بوده است ولی برای همه کس معلوم نیست، این مسئله کاملاً واضح و روشن بوده باشد.

مثلاً تعبیر از «امیرالمؤمنین» نسبت به خلفای جور که از امام موسی بن جعفر علیهما السّلام و یا پدر بزرگوارشان در مورد منصور دوانیقی و هارون الرّشید، و یا از امام ابوالحسن علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام راجع به مأمون ـ لعنة الله علیه ـ صادر شده است، ممکن است این شبهه را در اذهان جمعی به وجود آورد که کیفیت و نحوۀ ارتباط ائمه علیهم السّلام با خلفای زمان خود آن‌قدرها هم که جماعت شیعه امروزه بدان معتقد هستند نبوده است، و این حدّت و شدّتی که در تعابیر و انتخاب الفاظ مردم شیعه نسبت به خلفا و حکّام غاصب متداول است در آن زمان وجود نداشته است.[[24]](#footnote-24)

## دلیل کمک‌های امیرالمومنی به غاصبین خلافت

امروزه بسیاری معتقدند که کیفیت ارتباط امیرالمؤمنین علیه السّلام با خلفای زمان خود و شرکت در نماز جماعت ایشان و کمک و مساعدت‌های فکری و مشورتی که در طول تاریخ غصب خلافت از آن حضرت به عمل آمده است، و پاسخ به نیازهای دستگاه خلافت جائره و ظالمانۀ خلفای ثلاثه، و دفاع از حیثیّت و آبروی اسلام در مواقع حساس و ضروری، و ارائۀ نصایح مشفقانه در اتّخاذ مسیر صحیح در موارد صعب و پیچیدۀ سیاسی و اجتماعی، و جنگ‌های سپاه اسلام با دول خارجی و غیره، حکایت از یک نوع رضایت ولو بسیار اندک نسبت به جریانات حاکم بر زمان ائمه علیهم السّلام می‌باشد.

این عقیده و نگرش گرچه صد در صد غلط و با تمام موازین و مبانی تاریخی و اعتقادی اسلام و هم‌چنین با مبانی عقلی، در تضادّ کلّی و بینونیّت قطعی می‌باشد، و همکاری و مساعدت این اولیای الهی را باید فقط و فقط بر اساس تحقّق روح حمیّت و غیرت و ایثار و عطوفت در وجود آنان دانست، و منشأ این‌گونه اعمال و کردار را باید در اندکاک ذات آن بزرگواران در عالم توحید و فنای در ذات پروردگار و بیرون آمدن از همۀ شوائب هستی و رنگ و لون کثرات عالم دنیا و خروج از عوالم اوهام و تخیّلات و اهواء باطله و اعتبارات و شوائب نفسانی و زد و بست‌های عالم غرور و انانیّت و تحقّق به حقیقت توحید صرف و خالص و مطلق، و در نتیجه ظهور و تجلّی اسماء و صفات کلّیه الهیّه در نفوس مقدّسۀ آنان جستجو نمود؛ ولی به هر حال برای افرادی که آن‌چنان ایمان و اعتقادی راسخ به مبانی و موازین از روی ادلّۀ متقنه ندارند جای سؤال و بحث را فراهم می‌آورد.

## بررسی کلام جناب زید بن علی درباره خلفای غاصب خلافت

احمد امین مصری در کتاب ظهر الاسلام، جلد 4، صفحه 109 مطلبی را در این‌باره از جناب زید بن علیّ بن الحسین علیهما السّلام نقل می‌کند، و ما عین ترجمۀ مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ را که در پاورقی صفحه 276 در جلد پانزده امام شناسی آورده‌اند در اینجا نقل می‌کنیم:

احمد امین گوید: و از شدیدترین منازعات و خصومات میان معتزله و روافض آن است که: در روایت است که جماعت کثیری نزد زید بن علی آمدند تا با وی بیعت نمایند، و اصرار فراوان بر بیعت با او و محاربه با بنی‌مروان داشته‌اند. چون زید آماده شد که امر امارت خود را آشکار نماید، بعضی از رؤسای شیعه نزد او آمدند و به او گفتند: نظریّۀ تو راجع به ابوبکر و عمر چیست؟

زید گفت: خدا رحمتشان کند و مورد غفران قرار دهد. من از احدی از اهل بیتم نشنیدم که از آنان بیزاری جوید و دربارۀ آنها نمی‌گویند مگر خیر را، و شدیدترین گفتار من آن است که:

”إنّا کُنّا أحَقَّ بِسُلطانِ رسول‌الله صلّی الله علَیهِ (و آلِهِ) و سَلَّمَ مِنَ النّاسِ أجمَعینَ، و إنَّ القَومَ استَأثَروا عَلَینا و دَفَعونا عَنهُ. و لم یَبلُغ ذَلِکَ عِندَنا بِهِم کُفراً. قَد وَلَّوا فَعَدَلوا فی النّاسِ و عَمِلوا بِالکِتابِ و السُّنَّةِ.“

«ما از همۀ مردم به امارت و ولایت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم سزاوارتر هستیم. و آن گروه خود را بر ما مقدّم داشتند و ما را از حقّمان منع کردند. و در نزد ما این امر موجب کفر ایشان نمی‌گردد. به تحقیق ولایت مردم را عهده‌دار شدند، و در میان مردم به عدالت رفتار کردند و به کتاب و سنّت عمل نمودند.»

این پاسخ‌های زید برای آنان نیکو نبود، فلهذا بیعتش را شکستند و او را طرد کردند. زید به آنها گفت: ”رَفَضتُمونی فی أشَدِّ ساعاتِ الحاجَةِ؟!“ «آیا در این موقعیّت که شدیدترین ساعت‌های نیازمندی است، شما مرا طرد می‌کنید؟!»

از آن به بعد آن گروه به روافض موسوم گشتند. و گاهی آنان به رافضه که نام ناپسندیده‌ای است موسوم می‌شوند.

و در میان شیعیان طوائفی موجود می‌باشند غیر از روافض، بعضی از آنان غلوّشان بیشتر و بعضی اعتدالشان بیشتر است. و از معتدل‌ترین آنها زیدیّه هستند. هم‌چنین معتدل‌ترین، آنهایی هستند که میان مذهب شیعه و مذهب اعتزال را جمع نموده‌اند. ـ انتهی کلام احمد امین.

و أقول: آنچه را که به زید نسبت داده است تبعاً لبعض المورّخین از ترحّم زید بر شیخین و عدم برائت از آن دو و جواز امامت آنها با وجود افضل از ایشان، خلاف صریح مذهب شیعه و اهل البیت می‌باشد. و زید هم که دست پرورده اهل بیت است هیچ‌گاه نمی‌تواند برخلاف باشد. و محتمل است در آن معرکۀ جنگ، کلام او از روی تقیّه صادر شده باشد. و اینکه بعضی گفته‌اند: در زمان قیام و تکیه به شمشیر جای تقیّه نیست، پاسخش آن است که: قیام وی در برابر بنی‌مروان بوده است نه در مقابل شیخین. و چه‌بسا بسیاری از سپاهیانش دارای تولّی شیخین بوده‌اند، و انکار و تبرّی صرف از آنان در آن موقعیّت حسّاس از عقل و احتیاط دور بوده است. انتهی کلام مرحوم والد، رضوان الله تعالی علیه.

و اما حقیر مقرّر سطور (آیةالله سید محسن طهرانی) را اعتقاد بر آن است که: کلام مرحوم والد ـ قدّس الله نفسه ـ در اینکه تبرّی از خلافت و حکومت شیخین، اصل متقن و انکارناپذیر و غیر قابل خدشه و شبهه در مذهب تشیّع و مکتب حقّ اهل بیت است، هیچ جای انکار و موردی برای تأمّل و تشکیک نیست؛ و اینکه محتملاً کلام جناب زید بن علی از روی تقیّه صادر شده است نیز به نظر موجّه و قابل قبول می‌نماید. اما این مسئله برای افرادی مثل احمد امین مصری معلوم نیست به همین معنا و مفاد، تفسیر و توجیه شود. به خصوص با توجه به اینکه بسیاری از علویّین از بنی الحسن و حتّی بنی الحسین علیهما السّلام با خلفا و حکّام زمان خود ارتباط و مراوده داشته‌اند و از جانب خلفا نیز چه‌بسا متصدّی حکومت و یا وزارت و یا مشاوره نیز می‌شدند و این مسئله موجب قوّت بخشیدن به این شبهه است که گویا از جانب علویّین چندان حسّاسیتی نسبت به تصدّی امر توسط خلفای ظلم و جور دیده نمی‌شده است؛ بنابراین شیعه برای اثبات مرام و مکتب خود در این مورد می‌بایست سعی بیشتر و جَهد واسع‌تری بنماید و ادلّۀ متقنه و قاطعه‌ای را به میدان و عرصۀ کارزار و تصادم آراء و اندیشه‌های گوناگون در این زمینه بیاورد؛ چنانچه امروزه ما این مطلب را به وضوح از بسیاری از منتسبین به مکتب اهل بیت علیهم السّلام و یا افراد موجّه جامعۀ شیعی مشاهده می‌کنیم.

## اصل جاذبه در شیعه و مکتب اهل بیت

روی این اصل نباید همۀ افراد از منتسبین به مکتب عامّه را در یک کفّه از ترازو، و شیعه با اصطلاح و مفهوم فعلی را در کفّه دیگر مقابل آن قرارداد؛ بلکه باید در میان آنان جستجو و فحص بلیغ نمود و آنان را که بر اساس همان مبنا و معتقد خود مبنی بر جواز تصدّی خلافت و حکومت به اختیار و انتخاب مردم در غیر از امام معصوم علیه السّلام است، و درعین‌حال معتقد به امامت و برتری معنوی و اثبات درجات و مراتب کمال برای ائمه هدی صلوات الله علیهم أجمعین‌اند، در زمرۀ شیعیان و پیروان مکتب تشیّع محسوب نمود.

بلی آنان را که از راه جحد و عناد و کفر و نفاق، طریق غوایت پیموده و چشمان خود را از رؤیت جمال حقیقت و نظر بر آفتاب عالم‌تاب ولایت بسته‌اند و امام علیه السّلام را در حدّ یک بشر عادی و عاری از صفات و کمالات واقعی و لوازم ولایت و سیطره الهیّه می‌دانند، باید از زمرۀ متمرّدین از طریق مستقیم و صراط مستوی به‌سوی حق و خدای متعال به حساب آورد و حسابشان را از بقیّه جدا نمود. و هم‌چنین افرادی که از روی جهالت و نادانی و عدم دسترسی به متن واقع و حقیقت مکشوفه بر خواصّ از امت، نتوانند راه صحیح را از سقیم تشخیص دهند، گرچه از مکتب اهل بیت علیهم السّلام به دور مانده و معتقد برخلاف مسیر و مبانی تشیّع می‌باشند، ولی نظر به قصور و عدم دریافت صحیح مبانی و اصول، در زمرۀ مستضعفین قرار گرفته، مشمول رحمت و غفران الهی خواهند شد؛ إن‌شاءالله تعالی.

مسئلۀ عدم اعتقاد به اتّحاد خلافت و امامت ـ چنانچه از کلام ابن‌أبی‌الحدید مشهود است ـ از دیر باز در میان مسلمین به عنوان مسئلۀ غامض و قابل تأمّل، و یا به عبارت دیگر قضیه‌ای نظری، نه بدیهی و بدوی مطرح بوده است.[[25]](#footnote-25)

فلهذا نمی‌توان افرادی از عامّه را که نه تنها با مکتب و مرام ائمه معصومین علیهم السّلام سر ستیز و ناسازگاری ندارند و ولایت آنها و مقام آنان را قبول داشته، ولی اداره حکومت و تصدّی خلافت را در شأن و منزلت آنان و از امور توقیفیّه و منزَل من عند الله نمی‌دانند، از مکتب اهل بیت جدا فرض نموده و آنان را به کناری نهاد.

امروزه بسیاری جدّاً معتقدند که در زمان غیبت امام زمان علیه السّلام تصدّی مناصب حکومتی باید از حدود و اختیارات و إعمال نفوذ فقیه و مجتهد جامع الشرائط به دور باشد؛ بر این مسئله استدلالاتی هم دارند و به سختی پای در انکار و نفی آن می‌فشارند، به خصوص با توجه به روایاتی هم که در این زمینه کم و بیش وارد شده است.

طبعاً این مسئله در زمان سابق از شدّت و حدّت بیشتری برخوردار بود. بنابراین معلوم نیست این عده از افرادی که فعلاً ابن‌أبی‌الحدید و نظایر او را قطعاً از اهل‌تسنّن و مخالف با طریق و مکتب اهل بیت علیهم السّلام می‌دانند و صرفاً به خاطر بعضی از مدح‌ها نسبت به خلفای ثلاثه او را از حوزۀ تشیّع و انتساب به حریم ولایت طرد و نفی می‌نمایند، خود اگر در همان زمان‌ها زندگی می‌کردند و با شرایط همان روزگار حیات خود را سپری می‌نمودند، به عقاید و مبانی او معتقد نمی‌شدند، و اعتقاد به خلافت خلفای جور و غاصب حکومت حقّۀ مولا امیرالمؤمنین علیه السّلام پیدا نمی‌نمودند؟!

حال این شخص با توجه به این هجویّاتی که درباره ابوبکر و عمر دارد و با توجه به عقایدی که درباره امیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب علیه صلوات الله و صلوات الملائکة و المرسلین دارد ما باید او را به شیعه و تشیّع نزدیک‌تر بدانیم یا به تسنّن و خلاف مسیر و طریق اهل بیت؟

مختصر سخن آنکه: جمعی کثیر از علما و بزرگانی که به واسطۀ مدح و ثنای اندک خلفای ثلاث، آن‌هم در دوران سلطۀ حکّام سنّی و معاند اهل بیت و شدّت و کوران خفقان و تقیّه، بعضی ایشان را از زمرۀ اهل‌سنت و عامّه می‌پندارند، قطعاً از زمرۀ شیعیان و پیروان مولا امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌باشند.

# اثبات تشیع جناب مولانا و کلام بزرگان درباره او

و از این جمله باید از حکیم الهی و عارف ربّانی، نابغۀ وادی توحید و معرفت، مولانا جلال الدّین محمد بلخی (مولوی) نام برد. این مرد بزرگ و رجل الهی که انصافاً در حقّ او ظلم‌ها و ستم‌ها و نسبت‌های ناروایی از دوست و دشمن زده شده است، باید او را از زمرۀ شیعیان خُلّص و حقیقی مولا امیرالمؤمنین علیه السّلام به حساب آورد.[[26]](#footnote-26)

## 1.علامه قاضی قدّس الله سرّه

مرحوم قاضی ملاّی رومی را هم عارفی رفیع مرتبه می‌دانستند، و به اشعار وی استشهاد می‌نمودند، و او را از شیعیان خالص امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌شمردند. مرحوم قاضی قائل بودند که: محال است کسی به مرحله کمال برسد و حقیقت ولایت برای او مشهود نگردد. و میفرموده‌اند: وصول به توحید فقط از ولایت است. ولایت و توحید یک حقیقت می‌باشند.

بنابراین بزرگان از معروفین و مشهورین از عرفاء که اهل‌سنت بوده‌اند، یا تقیه می‌کرده‌اند و در باطن شیعه بوده‌اند، و یا به کمال نرسیده‌اند.[[27]](#footnote-27)

هم‌چنین می‌فرمود: «من هشت بار کتاب مثنوی را مطالعه کردم و هر بار معنایی برای من حاصل گشت که با معنای دفعۀ قبل تفاوت می‌کرد.»[[28]](#footnote-28)

## 2.علامه طهرانی قدّس الله سرّه

عرفان حافظ و مولانا متّخَذ از روح قرآن و روح نبوّت و ولایت است و ملاّی رومی یک شیعه محض و خالص بوده است. ما چرا راه دور برویم؟ اینک مثنوی او در دست است؛ ببینید تا چه سرحدّ مولانا امیرالمؤمنین علیه السّلام را ستوده و از دشمنان آن حضرت مذمّت نموده است.[[29]](#footnote-29)و با اشارات و کنایات، غاصبان خلافت را مذمّت می‌کند و بعضی جاها با صراحت اما به عنوان کلّی نه با خصوص لفظ و عبارت، آنان را محکوم می‌کند و می‌کوبد.

در چند جای مختصری که نامی از آنها برده است، آن‌قدر قبل از آن اسم و پس از آن مطالبی را در زشتی بد اخلاقی و بدکیشی و بی ادبی و أمثالها شرح می‌دهد که: با دقّت مشهود است که مراد همین غاصبین خلافت می‌باشند.[[30]](#footnote-30)

خواندن کتاب مثنوی نفی ما عدای آن را نمی‌کند. این‌همه از کتب اخلاق و روایات ائمه علیهم السّلام در منزل داریم و می‌خوانیم.

خواندن قرآن و جوشن و مناجات‌های إلهیه همچون دعای عرفه و خمسة عشر، نفی ولایت نمی‌کند و انسان را سنّی نمی‌نماید. برای خدا گریستن یا از شدّت شوق و یا از خوف فراق و هجران، از أشدّ طاعات و مثوبات است. گریه بر خدا راه گریه بر امامان را مسدود نمی‌کند. هم انسان برای خدا گریه کند و هم برای امامان؛ چه ضرری دارد. اما انحصار گریه برای امامان و غفلت از خدا و هجران خدا و جمود چشم و دیده از اشک برای خدا امر مطلوبی نیست.[[31]](#footnote-31)

## 3. حضرت آیةالله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی قدّس الله سرّه

حکیم الهی و عارف ربّانی، نابغۀ وادی توحید و معرفت، مولانا جلال الدّین محمد بلخی از زمرۀ شیعیان خُلّص و حقیقی مولا امیرالمؤمنین علیه السّلام [است] و مطالعه دیوان بی نظیر و درّ نایاب مولانا جلال‌الدّین رومی بلخی ـ أعلی الله مقامه ـ از اوجب واجبات است برای سالکین راه خدا، و هر سالکی که موفّق به مطالعه و دقّت و تأمّل در این دریای موّاج معارف الهی نشده است به خسران عظیم و پشیمانی از بی‌نصیبی از نعمات و عنایات خاصّه ربّانی دچار می‌گردد.»[[32]](#footnote-32)

### جایگاه حضرت مولانا و آثار وی در طرح مکتب اسلام

ایشان در جای دیگر از همین کتاب شریف (افق وحی) در دفاع از مولانا ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمایند:

«از زمان ظهور حضرت مولانا تا کنون بیش از هفتصد سال می‌گذرد، نوشتجات او اعمّ از اشعار، رسائل، مقالات همه و همه به زبان‌های مختلف ترجمه و منتشر گردیده است. در هر سخنرانی و کنگره علمی، سخنی زیباتر و کلامی متین‌تر و دل‌نشین‌تر است که از جملات و آثار مولانا در او بیشتر یافت شود و به‌طور کلّی، طرح مکتب اسلام و به خصوص تشیّع در مجامع غرب و شرق بیش از آنکه مدیون فقهاء عامّه و خاصّه است، وام‌گذار ظهور مولانا در عرصه تفکّر اسلامی و عرفانی است.

امروزه دیگر مولانا یک شخصیّت منحصر در قرن هفتم و متعلّق به یک سرزمین و فرهنگ خاصّ نیست. او متعلق به فرهنگ اسلام و تشیّع است و کسی که از آن جناب و مطالبش اطلاعی ندارد از مبانی اصیل و رشیق اسلام خبری نخواهد داشت.

امروزه دیگر مولانا در صورت یک عارف سنّی و یا شیعی مطرح نیست تا ما اثبات کنیم که از ما است، و یا اهل‌سنت دلیل آورند که از اهل‌تسنّن است. مولانا امروز به صورت یک چهره منحصر به فرد در تاریخ فرهنگ اسلام ثبت شده است، حال ما بر سر یکدیگر می‌کوبیم که از اهل‌سنت است یا شیعه. سنّت و تشیّع امروزه متأسفانه به صورت تحزّب و فرقه گرایی موجب سلب بسیاری از برکات و الطاف و نعمت‌ها شده است.

اهل‌سنت متأسفانه به محض اینکه مشاهده کنند نویسنده‌ای هر چند مبرّز و فرهیخته از میان جماعت شیعیان برخاسته است با تعبیرات ناشایست و توصیف به رفض و خروج از جماعت در صدد ردع و رفض او برمی‌آیند و اذهان را علیه او می‌شورانند و کتب او را از زمره کتب ضلال می‌شمرند، و بر این تعصّب، عنوان دفاع از کیان مکتب سنّت می‌گذارند و خود را در این اقدام و منهج محقّ و سزاوار می‌بینند، متأسفانه برخی از علماء ما نیز در مقابل این منهاج درست بعینه بر همین ممشا و مسیر حرکت می‌نمایند ولی بسیار ناموزون‌تر و ناشایسته‌تر، زیرا اگر در مشرب عامّه، مخالفت با علماء شیعه بر محور و مدار عدم قبول خلافت غاصبین و ظالمین به اهل بیت عصمت و طهارت قرار گرفته است، در مسئله مخالفت غیر مطّلعین از شیعه، مبنا، بر محوریّت عرفان و فلسفه و مبانی قویم این دو مدرسه است؛ گرچه به صورت و رنگ انتحال به سنّت مطرح می‌شود و این گناهی است نابخشودنی.

### مخالفت با مثنوی به سبب اشتمال بر مبانی دقیق عرفان اسلامی

بسیاری از جهّال از آنجا که نمی‌توانند و تا ابد نیز نخواهند توانست که با مبانی رصین و پولادین فلسفه و عرفان اسلامی و تشیّع علوی و مدرسه اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین، به مقابله برخیزند و جز تحویل چرندیاتی چند و لاطائلاتی در صفحات و اوراق به مردم عوام مطلبی ندارند، از راه انتحال به سنّت و گرایش به عامّه وارد می‌شوند و مولانا و امثال او را از جهت دارا بودن کیش و مذهب تسنّن، محکوم و مطرود می‌سازند. و این نکته نهایت بی انصافی و دریوزگی علمی و فرهنگی است!

اگر اشعاری که مدح و ثنای خلفاء ثلاثه را دارا است از مثنوی مولانا حذف کنیم و خود مولانا اقرار نماید که این اشعار مثلاً از من نبوده و بدان افزوده شده است آیا دیگر این کتاب بی‌مثال برای شما خالی از اشکال و ایراد خواهد شد؟ و دیگر اعتراضی بر او و مطالبش وارد نخواهد بود؟ خیر! مثنوی مولانا اشکالش در اشعار مدح خلفاء نیست، که در اعلان و ابلاغ و اظهار مبانی عرفان و وحدت وجود است؛ شما از وحدت وجود مولانا می‌ترسید نه از مدائح او نسبت به خلفاء! چه خوب می‌دانید که شخصیّتی بی بدیل چون جنابش اگر از مثل ابوبکر و عمر و عثمانی که در عرضه مسائل علمی و فرهنگی حتّی از کمترین مراتب معرفتی در زمان خود پائین‌تر بودند، مدح و ثنا گویند به اعتبار و اتقان کلمات و سخنان خویش لطمه وارد نموده است.

گیرم که مولانا فردی سنّی مذهب بوده است، آیا این مسئله دلیل آن می‌شود که به خاطر اشعاری چند، خود را از این دریای بیکران معارف الهی محروم نماییم؟ شما به این بنده بنمایانید: از زمان ظهور و نشئت مولانا تا کنون چند نفر به واسطه مدح و ثنای او از خلفاء جور، به مذهب تسنّن گرویده‌اند و از تشیّع فاصله گرفته‌اند؟ آیا کسی را یارای آن می باشد که در مقام مقایسه و سنجش بین مدح و ستایش علیّ مرتضی حیدر کرار در اشعار مولانا و آن مضامین مستانه و عاشقانه‌ای که حکایت از شور و حال دیگری در آن جناب هنگام سرودن اشعار آبدار و عرش بنیان می‌نمود، با اشعاری که در مدح خلفاء جور به نظم درآورده است، جانب خلفاء را بگیرد و مولانا را در این کتاب متمایل به خلفاء جلوه دهد؟ زهی بی‌انصافی و عناد و حماقت!! و نعوذ باللَه من الجهل و العصبیة و الضّلال.

### اشعار عجیب و غریب مولانا درباره امیرالمؤمنین علیه السّلام

آیا آن اشعار عجیب و غریب مولانا درباره امیرالمؤمنین علیه السّلام حکایت از تشیّع او نمی‌کند؟ آیا این شعر:

بازگو ‌ای باز عرش خوش شکار \*\*\* تا چه دیدی این زمان از کردگار

راز بگشا ‌ای علی مرتضی‌ \*\*\* ای پس از سوء القضاء حسن القضاء

حکایت از محکوم نمودن خلافت خلفاء ثلاثه نمی‌کند؟

آیا احتمال تقیّه در آن شرائط و محیط نسبت به این دُرّ بی‌مثال و عارف فرزانه و افتخار عالم تشیّع نمی‌رود؟ عجبا! چگونه است که اگر فقیهی در بعضی از آثار در مقام تعریف و تمجید از حکّام و سلاطین زمان تعابیر و جملات غریبی را به کار ببرد باکی بر او نیست و به دستاویز مماشات و رعایت تقیّه از هر عیب و شینی منزّه و مبرّی می‌شود، اما این شیوه برای آن ولیّ الهی و عارف بالله در آن شرائط سخت و طاقت فرسا و محیط زیست، مجاز و قابل پذیرش نیست؟!

و آیا رعایت عدل و انصاف علمی موجب پرهیز از قضاوت عجولانه و اتّهام به اولیای الهی نمی‌شود، و قاعده و قانون حریم احتیاط در روایات و آثار معصومین علیهم السّلام ما را مجبور به تأمّل و توقّف در قضاوت نمی‌نماید؟

### مقایسه کلام مولانا با برخی از علمای شیعه

سؤال و پرسش این قلم از معترضین و مهاجمین بر مکتب و مدرسه و شخص مولانا این است که: آیا اشعار آن جناب در مدح خلفاء بود که بر مکتب تشیّع ضربه وارد کرد و مردم را از گرایش به اهل بیت باز داشت یا فتوای آن فقیهی که ده‌ها سال نان و نمک امام زمان ارواحنا فداه را خورده و در سال‌های آخر عمر خود با تبرئه عمر از انتساب آن تعبیر ننگین و شرم‌آور بر رسول خدا، ساحت خلیفه دوم را از آن جنایت منزّه ساخت؟!

آیا کمر دخت پیامبر را اشعار مولانا در مدح خلفاء ثلاثه شکست یا آن تنزیه و تبرئه فقیه اهل بیت که گفته بود و چه زشت و نامیمون سخن رانده بود که انتساب این عبارت: إِنَّ الرَّجُلَ لَیهجُر. «این مرد هزیان می‌گوید.» به جناب عمر محال و غیر قابل قبول است؟ و در پی این سخن هزل و مزخرف، علماء اهل‌سنت اعلام کردند که: اکنون شیعه پس از گذشت هزار و چهارصد سال به بطلان خود و کذب افترائاتی که بر خلفاء ثلاثه وارد می‌نموده است پی برده است!!

آیا کمر امیرالمؤمنین علیه السّلام را اشعار و سخنان مولانا خرد کرد یا اباطیل و هزیان های آن فقیه عالم نمای شیعی که سقیفه بنی‌ساعده را از افتخارات عالم اسلام برشمرد و آن را موجب ثبات و بقاء خلافت اسلامی دانست؟ و خلافت بنی‌امیّه را موجب عزّت و افتخار اسلام اعلام نمود؟ و واقعه عظمای غدیر را یک فرع پیش پا افتاده فقهی همچون سایر فروع مختلفٌ فیها قلمداد کرد؟ کدام‌یک از این دو طیف کمر علی را شکستند؟!

آیا آن فقیهی که با انکار هجوم عمر به خانه فاطمه زهراء و آتش زدن درب خانه و قتل حضرت محسن بین در و دیوار و کشته شدن دخت پیامبر موجبات خشنودی و خرسندی زعمای اهل‌سنت و علمای وهابی را فراهم نمود و خدمتی که به آنها نمود در طول هزار و چهارصد سال کسی چنین نکرد، ضربه بر فرق مولای متّقیان وارد ساخت، یا کسانی چون مولانا و محیی‌الدّین و امثال اینها؟!

آیا کسانی که برای تحقّق وحدت خیالی و پوشالی، قلم بطلان بر مبانی و اصول مسلّم تشیّع می‌کشند و در خوش خدمتی به مرام و مذهب اهل‌سنت حتّی از خود آنان جلوتر و پیش‌قدم‌تر افتاده اند، مبلّغ و منادی تشیّع هستند، اما دلاور مردان عرصه معرفت و فرهیختگان و مشعل داران وادی بهاء و عظمت و تجرد و توحید از خوان لا یزال ولایت محروم و بی‌نصیب اند؟

بحمد الله امروزه دیگر دغدغه وحدت و مسالمت بین دو مذهب از میان رفته است، و با هدایا و تحفه‌هائی که از سوی علماء شیعه به جانب اهل‌سنت هر روز و هر ساعت، روان است جای هیچ‌گونه نگرانی و تشویش خاطر نمی‌باشد، و با این وضعیّت که به پیش می‌رویم نه تنها، آن آرزو و امنیّه محقق بلکه فرسنگ‌ها از آنان جلو افتاده ایم! روزی یکی از همین فقیهان با انکار فدک و دیگری با انکار زیارت عاشوراء و سومی با انکار زیارت ناحیه و چهارمی با انکار عصمت از امام علیه السّلام و پنجمی با انکار علم غیب امام علیه السّلام و همین‌طور هر روز برگی زرّین بر افتخارات شیعه می‌افزایند و آن را نزد مخالفین و جوامع علمی سر بلند و سر افراز می‌نمایند!!

اگر امروز یک مرد ابله و نادانی حکم به سقوط حجّیت کلام معصوم دهد و یا زیارت جامعه کبیره را صادره از غالیان شیعه بشمارد، بر او می‌شوریم و فریاد وا اسلاماه سر می‌دهیم، اما بر شیخ الفقهاء، صاحب جواهر در بحث کرّ که حکم به خطاء و اشتباه معصوم کرده‌است خرده نمی‌گیریم و یا بر فقیهانی که همین زیارت جامعه را از غلات شیعه بر شمرده اند، بر نمی‌آشوبیم، این تضادّ و تفاوت چراست؟

### عرفان الهی تنها راه معرفت حقیقت امام و وصول به ولایت

در اینجا به این کلام قویم مرحوم آیةالله العظمی عارف بالله و بأمرالله افتخار عالم تشیّع علامه سید محمد حسین طباطبائی ـ قدّس الله سرّه ـ می‌رسیم که فرمود:

تنها راه معرفت حقیقت امام علیه السّلام و وصول به کنه ولایتش عرفان الهی است و بس و عرفان باللَه منحصراً با سلوک و سیر الی الله برای سالک حاصل می‌گردد.

فضلاء و طلاب عزیز باید توجّه و عنایت خود را بر روی متون اخلاقی و عرفانی و حکمی بزرگان بیشتر کنند و از دریای بیکران معارف آنها، لآلی شاهوار و جواهر نایاب مبانی معرفتی استخراج و اصطیاد نمایند و از اطوار و حرکات کودکانه برخی که فقط در خور شئون اطفال و بی‌مایگان است طرفی نبسته و دغدغه به خویش راه ندهند و برای رسیدن به معارف لا یتناهی مکتب جعفری هیچ حدّ و مرزی نشناسند و بر هیچ رادع و مانعی نیندیشند و سعادت و فلاح ابدی خود را بر غوغای سفیهان و تطمیع دنیا باوران و تهدید زور مداران ترجیح دهند، و بدانند بزرگان و اساطین علم و درایت ما همواره در این کتاب شریف به دیده تأمّل و دقّت می نگریسته اند و مطالعه و تدبّر در آن را از اهمّ و اوجب واجبات علمیّه و تکلیفیّه خود می‌شمردند.

مرحوم آیةالله العظمی سید علی قاضی ـ رضوان الله علیه ـ هشت بار این کتاب را از اول تا به آخر مطالعه فرمود و هر بار مطلب جدید و فهم تازه‌ای از معارف آن برایش حاصل می‌گردید. او نیز به اشعار مدح ابوبکر و عمر برخورد کرده بود و از نظرش نیفتاده بود اما وجود این اشعار تأثیری در شناخت و معرفت او نسبت به این عارف بی‌مثال و افتخار عالم تشیّع، به وجود نیاورد.

### اهمّیت و لزوم تدریس مثنوی در حوزه‌های علمیه

حوزه های علمیّه ما باید در انتخاب و اختیار این کتاب بی‌بدیل به عنوان متن درسی و اصلی حوزوی تجدید نظر کنند و دقّت و تدبّر در آن را در اولویّت از مطالعات و بحث های خویش قرار دهند.

این حقیر خود اقرار و اعتراف می‌کنم که با وجود مطالعات و ممارست در متون اصیل تشیّع و منابع اصلی معرفت در فروع مختلفه و شعب گوناگون هنوز خود را ریزه‌خوار خوان بی‌دریغ دریای معارفش می‌دانم و هر بار که این صفحات را تورّق و مطالعه می‌نمایم، معنای جدیدی بر اساس فهم جدید و مدرکات جدید برایم حاصل می‌شود.

### ملاک و میزان پذیرش مطالب عرفاء شامخین

کسی مدّعی وحی و عصمت در کلمات محیی‌الدّین و مولانا جلال الدین بلخی ـ قدّس سرّهما ـ نشده است و سکّه عصمت و طهارت فقط به نام چهارده نفر زده شده است و بر این اساس مطالب این گونه از بزرگان آنجا که با موازین متقن و ضروری و غیر قابل تردید مکتب اهل‌بیت موافق بود می پذیریم و بر دیده می‌گذاریم و هر کجا که با آن موازین در تعارض بود آن را نخواهیم پذیرفت، و حمل بر اشتباه و یا محمول بر موضع تقیّه می‌نماییم. محیی‌الدّین و ملاّی رومی، سنّی باشند یا شیعه، آیا دفاع از مکتب اهل بیت بدین معنا است که چشم بر روی تمامی آثار آنها ببندیم و تمام معارف آنان را نادیده بگیریم و سخنانی که به‌طور وضوح می‌توان استفاده گرایش به اهل بیت را نمود به دور افکنیم و اشعاری که در مناقب آل پیامبر سروده‌اند انکار کنیم و این همه مبالغ و فرصت‌ها تضییع نماییم و وقت خود و بقیّه را صرف در این کنیم که اینها سنّی بوده‌اند و مخالف اهل‌بیت!

این همان مسخ شدن در هوی و انانیّت است، خواه در لباس سنّت نمودار شود خواه در لباس و نقاب تشیّع. هر دو یکی است. مرد حقّ آن است که مطلبی را که از بزرگی مشاهده می‌کند اگر منطبق با مبانی و اصول مکتب اهل بیت بود بپذیرد و احترام بگذارد و اگر مخالف بود و می‌توانست حمل بر جهات صدوریّه از تقیّه و غیره بنماید باید انجام دهد و اگر نتوانست باید آن را ردّ نموده و نپذیرد، هرکه می‌خواهد باشد، فرقی نمی‌کند. و در این‌صورت است که قضاوت انسان صورت دیگری به خود خواهدگرفت و انسان خود را از مواهب و الطاف بزرگان محروم نخواهد ساخت. افرادی که در این قضاوت پا از حدّ خود فراتر می‌نهند و از حریم معرفتی و علمی خویش تجاوز می‌کنند بدانند که سایرین نه تنها از جهت مراتب قدس و تقوی بر آنها پیشی دارند بلکه از جهات علمی و وسعت اطّلاعات با آنها قابل مقایسه نمی باشند و مقتضی انصاف علمی و رعایت احتیاط، حزم و تأمّل در این مطالب است.

مگر فقهاء ما در طول تاریخ فقه که با فتاوا و احکام متقابل صد و هشتاد درجه‌ای حکم صادر می نمودند و هنوز نیز ادامه دارد کار خلافی کرده اند؟ آیا آن فقیهی که با فتوای مماثل با فتوای عامّه حکمی صادر نماید سنّی می‌شود؟

تذکّر به این نکته بسیار ضروری و به جا است که هر کسی باید در حدّ تخصّص و میزان معرفت و سعه مطالعاتش بر مسائل و قضایا قضاوت کند و پا از حریم مجاز بیرون نگذارد و موجب وهن و استخفاف شخصیّت خویش نگردد و دخالت در قضاوت را به عهده متخصّص آن فن بگذارد و از اظهار نظر بی‌جا پرهیز نماید.

کسانی که دارای موقعیّت خاص و معروفیّت ویژه‌ای می‌باشند قطعاً رعایت این وظیفه و تعهّد به این تکلیف در آنان مضاعف خواهد شد.

آنهائی که از روی عدم اطلاع و یا اعمال غرض و عناد اشعار حضرت مولانا را برخلاف معنای صحیح و متقن خود تفسیر و توجیه می‌کنند، باید بدانند که با این کار نه از شخصیّت و موقعیّت مولانا کاسته خواهد شد که برصلابت طریق و اتقان مبانی او می افزایند. و حقّانیت او را علناً به اثبات می‌رسانند و مظلومیّت او را بر همگان ثابت می‌نمایند و متقابلاً از اعتبار و اتقان خود در برابر اهل فضل و درایت می‌کاهند، و موجب سخریّه و مضحکه اهل خرد و اندیشه می‌شوند و بهانه خرده‌گیری و طعنه را به دست مترصّدین می دهند و در نهایت، مکتب فقاهت را در سوئی خارج از قلمرو اتقان و متانت می‌نشانند.

پس بر همه احبّه و اعزّه از سروران و فضلاء لازم است که خود را از این دریای موّاج معرفت بی‌نصیب نگردانند و خوان نعمتی را که این بزرگان برای ما و امثال ما گسترده‌اند کفران ننمایند و نعمتی را که از همه افراد از جهت استفاده و استفاضه بدان مستحقّ‌تر می‌باشیم به دست دیگران نسپرند و خود را از آن بی‌بهره نسازند.[[33]](#footnote-33)

## 4.مولی محمد تقی مجلسی رضوان الله علیه

مولی محمدتقی مجلسی علاوه بر آنکه مولانا جلال‌الدین رومی را از اولیاء الله و عارفان کامل شیعه دانسته است و با تعابیری چون «العارف الرّومی»، «العارف الرّبانی» و «حضرت مولوی معنوی» از او یاد کرده است، بسیار به خواندن اشعار مثنوی وی سفارش می‌کند. در کتاب روضة المتقین می‌فرماید:

چه زیباست که انسان در سفر، با خود، کتاب‌های علمی و پرمحتوا، مانند مثنوی را بردارد، تا سفرش، سفر الی الله باشد.[[34]](#footnote-34)

هم‌چنین به خطیب جمعه توصیه می‌کند که در خطبه‌های نماز جمعه، ابیاتی از مثنوی برای نمازگزاران بخواند تا خستگی و ملالتی که در طول هفته، عارض بر نفوس آنان شده است را برطرف کند.»[[35]](#footnote-35)

هم‌چنین در جای دیگر می‌فرماید:

«هر بیتی از مثنوی معنوی، مُرشدی است کامل و مشتمل بر بدایع حکمت.»[[36]](#footnote-36)

## 5. شیخ بهایی رضوان الله علیه

مرحوم شیخ بهایی در مقام تعریف و تمجید از کمالات و مراتب مولانا و کتاب محیّر العقول مثنوی او چنین گوید:

من نمی‌گویم که آن عالی‌جناب \*\*\* هست پیغمبر ولی دارد کتاب

مثنویّ او چو قرآن مُدلّ \*\*\* هادی بعضیّ و بعضی را مُضلّ[[37]](#footnote-37)

# دلالت برخی از اشعار مولانا بر تشیّع و تبرّی او از دشمنان اهل بیت

آیا مولانا را با اشعار او دربارۀ عید غدیر و انتصاب حضرت مولی الموالی به ولایت حقّۀ حقیقیّۀ الهیّه از جانب رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم، باید سنّی فرض نمود؟! در آنجا که می‌گوید:

اشعار مولانا در مدح امیرالمؤمنین علیه السّلام

زین سبب پیغمبر با اجتهاد \*\*\* نام خود و آن علی مولا نهاد

گفت هر کس را منم مولا و دوست \*\*\* ابن عمّ من علی مولای اوست

کیست مولا آنکه آزادت کند \*\*\* بند رقیّت ز پایت بر کند[[38]](#footnote-38)

چون به آزادی نبوّت هادی است \*\*\* مؤمنان را ز انبیاء آزادی است

ای گروه مؤمنان شادی کنید \*\*\* همچو سرو و سوسن آزادی کنید[[39]](#footnote-39)

ما کدام فرد سنّی را پیدا می‌کنیم که از واقعۀ غدیر این‌چنین حکایت نماید و ولایت رسول خدا را بر امیرالمؤمنین علیه السّلام منطبق و ساری بداند؟!

# تفسیر مولانا از حقیقت ولایت مبتنی بر مبانی تشیع

آیا واقعاً ما در شیعه یک عالِم داریم که جریان غدیر را مثل مولانا تفسیر کرده باشد؟! این فرد پیام غدیر را فهمیده و آن را گرفته است!

﴿وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡ﴾[[40]](#footnote-40) [یعنی] پیغمبر آمد تا همان غل‌هایی که بر گردن ما بود را باز کند. لذا فرمود:‌ای مردم، همان‌طوری‌که من این غل‌ها را باز کردم؛ این کار، کار این [علی] است؛ نه کار ابوبکر، نه کار عمر، نه کار آن عالِم، نه کار ابوحنیفه، نه کار شافعی و حنفی، نه کار علمای ظاهر، نه کار آنهایی که فقط از این کتاب به آن کتاب نقل می‌کنند؛ مُسوَدّه را مُبیَضّه و مبیضّه را مسودّه می‌کنند، کار اینها نیست!

کار این [علی] است، و کار آن کسانی که در همان مجرا واقع شده‌اند؛ کار ولیّ الهی است که او دقیق می‌داند درد کجا است و داغ را باید در کجا بگذارد! آن ولیّ الهی می‌فهمد که درد کجا است؛ [آن‌هم] دردهایی که معلوم نیست.

این دردها و این مرض‌های لا علاج که یک دفعه خودشان را نشان نمی‌دهند، وقتی معده درد می‌گیرد که تومور و سرطان همه‌جا را گرفته است، کم‌کم آمده است. اما ولیّ الهی از همان اولین سلول خاطی که می‌خواهد تخطی کند و دارد یک سلول در إثنیٰ‌عشر تولید می‌شود، می‌گوید: «برو به‌دنبالش و این کار را انجام بده!» نه‌اینکه وقتی همه‌جا را گرفت و وایِ انسان درآمد و دیگر کار از کار گذشت!

اما بقیّه نه! شصت سال عمر می‌کنند؛ امروز ببینیم این فرد چه می‌گوید، فردا ببینیم آن فرد چه می‌گوید، پس‌فردا ببینیم دیگری چه می‌گوید، روز بعد ببینیم آن دیگری چه می‌گوید! امروز گذشت، هفتۀ دیگر گذشت، سال دیگر هم گذشت! یک دفعه عزرائیل می‌گوید: «بفرمایید!» چه چیزی بدست آوردی؟ چه چیزی پیدا کردی؟ این مسئله مهم است، و هم‌چنین ابلاغ این مطلب!

رسول خدا در این بیست و سه سال برای این آمد که بگوید من از طرف خدا مأمور هستم که شما را از علل و اسباب طبیعی بیرون بیاورم، دیدگاه شما را از توجه به علل و اسباب و اثر و مؤثر و متأثّرات طبیعی خارج کنم، نفس شما را از آن هواها و از آن تمایلاتی که موانع است برای رسیدن شما، آن نفس را بیرون بیاورم، دیدگاه شما را تغییر بدهم، تمایلات شما را عوض کنم، نفوس شما را از عالم حیوانی به عالم انسانی ببرم، این مسئولیت من بوده است.

چه کسی می‌آید در اینجا و چه کسی پا به میدان می‌گذارد؟ لذا آیه شریفه می‌فرماید مؤمنین کسانی هستند که دنبال یک‌هم‌چنین پیغمبری هستند ﴿وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡۚ﴾.[[41]](#footnote-41) «غل‌هایی که ما در این دنیا بر گردن خود انداختیم پیغمبر می‌آید اینها را خارج می‌کند.»

این وظیفه پیغمبر باید بعد از خودش به کسی سپرده شود که در همان رتبه و همان موقعیت و همان فضا و همان ادراک، قرار داشته باشد. و آن غیر از امیرالمؤمنین چه کسی می‌تواند باشد؟ چه کسی می‌تواند به جای پیغمبر بنشیند و نفوس را بخواند؟ چه کسی می‌تواند به جای پیغمبر بنشیند و از مصالح واقعی یک فرد مانند روز روشن اطلاع داشته باشد و بگوید این کار را بکن و این کار را نکن. پیغمبر این بیست و سه سال برای این آمد که نفوس را بیاورد بالا، روز غدیر برای این است. پس واقعه غدیر یعنی اجرای ولایت پروردگار در میان مردم توسط یک ظهور، آن ظهور امیرالمؤمنین است، این معنا معنای غدیر است. حالا می‌خواهد در آن حکومت باشد می‌خواهد حکومت نباشد؛ می‌خواهد خودش حاکم شود به جای ابوبکر و بقیّه. پیغمبر آمد این مطلب را بگوید که مردم امروز روز سپردن حکومت به علی نیست، امروز روزی که علی را برای گفتن مسئله و توضیح المسائل به شما معرفی بکنم نیست، امروز روزی است که من علی را به عنوان مربی برای شما دارم تعریف می‌کنم، به عنوان مزکی، به عنوان کسی که می‌آید این غل‌ها را از گردن شما برمی‌دارد، این را برای این دارم می‌آیم معرفی می‌کنم. غل آرزوها، غل حسدها، غل کینه‌ها، اغلالی که بر اساس شهوات می‌آید، شهوت دنیا، شهوت ریاست.[[42]](#footnote-42)

# اشعار مولانا در مدح امیرالمومنین

ما کدام فرد سنّی را پیدا می‌کنیم که در مقام تعریف از صفات و ملکات مولا این‌چنین داد سخن بدهد:

از علی آموز اخلاص عمل \*\*\* شیر حق را دان منزّه از دغل

در غزا بر پهلوانی دست یافت \*\*\* زود شمشیری برآورد و شتافت

او خدو انداخت بر روی علی \*\*\* افتخار هر نبیّ و هر ولیّ

او خدو انداخت بر رویی که ماه \*\*\* سجده آرد پیش او در سجده‌گاه

در زمان انداخت شمشیر آن علی \*\*\* کرد او اندر غزایش کاهلی

گفت بر من تیغ تیز افراشتی \*\*\* از چه افکندی مرا بگذاشتی

در شجاعت شیر ربّانیستی \*\*\* در مروّت خود که داند کیستی؟[[43]](#footnote-43)

در ادامه می‌فرماید:

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای \*\*\* شمّه‌ای واگو از آنچه دیده‌ای

تیغ حلمت جان ما را چاک کرد \*\*\* آب علمت خاک ما را پاک کرد

بازگو دانم که این اسرار هوست \*\*\* زآنکه بی‌شمشیر کشتن کار اوست

باز گو‌ای باز عرش خوش‌شکار \*\*\* تا چه دیدی این زمان از کردگار

چشم تو ادراک غیب آموخته \*\*\* چشم‌های حاضران بر دوخته

و در ادامه از خلافت ابی‌بکر به سوء القضاء و از خلافت امیرالمؤمنین علیه السّلام به حسن القضاء یاد می‌کند:

راز بگشا ‌ای علیّ مرتضی \*\*\* ‌ای پس از سوء القضاء حسن القضاء

آیا کسی که خلافت ابوبکر را سوء القضاء یعنی قضای ناموزون و ناپسند الهی می‌داند او سنّی است؟!

یا تو واگو آنچه عقلت یافتست \*\*\* یا بگویم آنچه برمن تافتست

از تو بر من تافت چون داری نهان \*\*\* می‌فشانی نور چون مه بی زبان

لیک اگر در گفت آید قرص ماه \*\*\* شب روان را زودتر آرد به راه

از غلط ایمن شوند و از ذهول \*\*\* بانگ مه غالب شود بر بانگ غول

ماه بی‌گفتن چو باشد رهنما \*\*\* چون بگوید شد ضیا اندر ضیا

چون تو بابی آن مدینۀ علم را \*\*\* چون شعاعی آفتاب حلم را

باز باش ‌ای باب بر جویای باب \*\*\* تا رسند از تو قشور اندر لباب

باز باش ‌ای باب رحمت تا ابد \*\*\* بارگاه ما له کفوا احد[[44]](#footnote-44)

آیا کسی که یک چنین غزلی دربارۀ آن حضرت می‌سراید می‌توان حتّی تصوّر و احتمال تسنّن را به او داد؟!

تا صورت پیوند جهان بود علی بود \*\*\* تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود

شاهی که وصی بود و ولی بود علی بود \*\*\* سلطان سخا و کرم و جود علی بود

مسجود ملائک که شد آدم ز علی شد \*\*\* آدم چو یکی قبله و مسجود علی بود

هم آدم و هم شیث و هم ایّوب و هم ادریس \*\*\* هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود

هم موسی و هم عیسی و هم خضر و هم الیاس \*\*\* هم صالح پیغمبر و داود علی بود

آن شیر دلاور که ز بهر طمع نفس \*\*\* در خوان جهان پنجه نیالود علی بود

آن کاشف قرآن که خدا در همه قرآن \*\*\* کردش صفت عصمت و بستود علی بود

آن عارف سجّاد که خاک درش از قدر \*\*\* از کنگرۀ عرش بر افزود علی بود

آن شاه سرافراز که اندر ره اسلام \*\*\* تا کار نشد راست نیاسود علی بود

آن قلعه گشایی که در قلعۀ خیبر \*\*\* برکند به یک حمله و بگشود علی بود

چندان که در آفاق نظر کردم و دیدم \*\*\* از روی یقین در همه موجود علی بود

این کفر نباشد سخن کفر نه این است \*\*\* تا هست علی باشد و تا بود علی بود

سرّ دو جهان جمله ز پیدا و ز پنهان \*\*\* شمس‌الحق تبریز که بنمود علی بود[[45]](#footnote-45)

و یا اینکه در جای دیگر چنین گوید:

رومی نشد از سرّ علی کس آگاه \*\*\* زیراکه نشد کس آگه از سرّ اله

یک ممکن و این همه صفات واجب \*\*\* لا حول و لا قوّة الاّ بالله[[46]](#footnote-46)

آیا هیچ عاقلی ممکن است نظری به این اشعار بیندازد و مولانا را شیعی فرض ننماید؟ و اگر باز در مقام توجیه و تأویل برآید، این نیست جز جحد و انکار و مکابره و اصرار بر باطل و مَحق حقّ و محو فضیلت.

بر همین اساس است انظار بزرگان از اهل معرفت و درایت امثال فخر الطائفه مرحوم شیخ بهایی ـ رحمة الله علیه ـ نسبت به این‌گونه افراد.

مرحوم شیخ بهایی در مقام تعریف و تمجید از کمالات و مراتب مولانا و کتاب محیّر العقول مثنوی او چنین گوید:

من نمی‌گویم که آن عالی‌جناب \*\*\* هست پیغمبر ولی دارد کتاب

مثنویّ او چو قرآن مُدلّ \*\*\* هادی بعضیّ و بعضی را مُضلّ[[47]](#footnote-47)

آخر این مرد بزرگ که حقاً باید برای او سهمی عظیم در تشیّع ملّت ایران بالأخصّ، و سایر امکنه و بقاع قائل شد، و به جهت همین منظور با پدر بزرگوار خود از لبنان به‌سوی ایران حرکت نمود و در تثبیت انقلاب فرهنگی ایران و ایرانیان به‌سوی فرهنگ تشیّع و گرایش به اهل بیت علیهم السّلام نقش عظیمی را ایفاء نمود، چگونه ممکن است از یک فرد سنّی و مخالف اهل بیت این‌گونه تمجید بنماید! مگر امثال این بزرگان اشعار او را در مثنوی که دربارۀ مدح و ثنای خلفای ثلاث است نخوانده بودند؟! چطور شد که آنها با وجود مطالعه و قرائت این مطالب باز او را شیعی و پیرو مکتب اهل بیت، و دیگران به واسطۀ این اشعار او را در زمرۀ اهل‌سنت و جماعت و به‌دور از تبرّی که از اصول اعتقادی مکتب اهل بیت است می‌دانند؟!

# اشعار مولانا در تبرّی از دشمنان اهل بیت

دیگر تبرّی چه می‌خواهد باشد! با این اشعاری که از مولانا در مورد خلفای جور بیان شد و یا دربارۀ یزید که جمیع اهل‌سنت نسبت به او به دیدۀ احترام می‌نگرند و او را خلیفۀ مسلمین پنداشته، جرئت تقبیح و تفضیح او را به خود نمی‌دهند؛ در آنجا که گوید:

روز عاشورا همه اهل حلب \*\*\* باب انطاکیّه اندر تا به شب

گرد آید مرد و زن جمعی عظیم \*\*\* ماتم آن خاندان دارد مقیم

تا به شب نوحه کنند اندر بُکاء \*\*\* شیعه عاشورا برای کربلا

بشمرند آن ظلم‌ها و امتهان \*\*\* کز یزید و شمر دید آن خاندان

نعره‌هاشان می‌رود در ویل و وشت \*\*\* پر همی‌گردد همه صحرا و دشت

یک غریبی شاعری از ره رسید \*\*\* روز عاشورا و آن افغان شنید

شهر را بگذاشت و آن سو رای کرد \*\*\* قصد جست و جوی آن هیهای کرد

پرس پرسان می‌شد اندر افتقاد \*\*\* چیست این غم بر که این ماتم فتاد

این رئیس زفت باشد که بمرد \*\*\* این‌چنین مجمع نباشد کار خرد

نام او و القاب او شرحم دهید \*\*\* که غریبم من شما اهل ده اید

چیست نام و پیشه و اوصاف او \*\*\* تا بگویم مرثیه ز الطاف او

مرثیه سازم که مرد شاعرم \*\*\* تا ازینجا برگ و لالنگی برم

آن یکی گفتش که هی دیوانه‌ای \*\*\* تو نه‌ای شیعه عدوّ خانه‌ای

روز عاشورا نمی‌دانی که هست \*\*\* ماتم جانی که از قرنی بهست

پیش مؤمن کی بود این غصه خوار \*\*\* قدر عشق گوش عشق گوشوار

پیش مؤمن ماتم آن پاک‌روح \*\*\* شهره‌تر باشد ز صد طوفان نوح

گفت آری لیک کو دور یزید \*\*\* کی بدست این غم چه دیر اینجا رسید

چشم کوران آن خسارت را بدید \*\*\* گوش کران آن حکایت را شنید

خفته بودستید تا اکنون شما \*\*\* که کنون جامه دریدیت از عزا

پس عزا بر خود کنید ‌ای خفتگان \*\*\* زانک بد مرگیست این خواب گران

روح سلطانی ز زندانی بجست \*\*\* جامه چون دریم، چون خاییم دست

چونک ایشان خسرو دین بوده‌اند \*\*\* وقت شادی شد چو بشکستند بند

سوی شادروان دولت تاختند \*\*\* کنده و زنجیر را انداختند

روز ملکست و کش و شاهنشهی \*\*\* گر تو یک ذره ازیشان آگهی

ور نه‌ای آگه برو بر خود گری \*\*\* زانک در انکار نقل و محشری

بر دل و دین خرابت نوحه کن \*\*\* که نمی‌بیند جز این خاک کهن

ور همی‌بیند چرا نبود دلیر \*\*\* پشتدار و جانسپار و چشم‌سیر

در رخت کو از می دین فرخی \*\*\* گر بدیدی بحر کو کف سخی

آنکه جو دید آب را نکند دریغ \*\*\* خاصه آن کو دید آن دریا و میغ[[48]](#footnote-48)

مرحوم علامه طهرانی در کتاب روح مجرّد به نقل از صاحب روضات الجنات در مورد تشیّع مولانا می‌فرمایند:

و فی «الرّسالة الإقبالیَّة» أنّه قد سُئِلَ علاءُ الدَّولةِ السِّمنانیُّ عَن حالِ هذا الرّجلِ فَقالَ: هو نِعمَ الفَتَی، و إن لم أرَ فی کلماتِه ما یوجِبُ الاستقامةَ و التَّمکینَ. ثمَّ قال: و ممّا یُعجبُنی مِن الرَّجلِ أنَّه کانَ إذا سال خادمَه: هَل یُوجَدُ عندنا شَی‌ءٌ نَطعَمُهُ فیقولُ: لا، یُظهِرُ بذلک الفَرحَ الشَّدیدَ و یقولُ: الحمدُ للَّه الّذی جَعل فی مَنزِلنا شَبَهاً مِن منازلِ اهل البیتِ علیهم السّلام. و إن کانَ یقولُ: نَعم عِندنا مِن المَطاعمِ المطبوخِ و غیرِه، انزَعَجَ شدیداً و قالَ: یفوحُ الیومَ مِن مَنزِلنا رآئِحةُ فرعونَ اللَعینِ.»

و در همین صفحه 198، از مجالس المؤمنینِ قاضی نور الله شوشتری نقل کرده است که قاضی او را از خُلّص شیعه آل‌محمد شمرده است.

و در ص 200گوید:

و مِن جُملَةِ مَن تَعَرَّضَ لذکرِ الرَّجلِ أیضاً هو المُحدِّثُ النّیسابوریُّ فی دَرجِ رجالِه الکبیرِ، فقالَ: بعد التَّرجمَةِ له بعنوانِ محمد بنِ محمد بنِ الحسینِ المَولَی جلالِ الدّینِ البَلخیِّ الرّومیِّ نُزُلاً، کانَ مُحدِّثاً عالِماً عارِفاً رُمیَ بالتّصوّفِ؛ وَ قد أخرجنا مِن کلامِه المَنظومِ ما لا یُریبُ اللَبیبَ فی کونِه إمامیاًّ اثنا عشریّاً، وَ لکنَّه کان مُشاقیاً فی دَولةِ المُخالِفینَ. و قدِ استَوفَینا تحقیقَ مذهبِه فی کتاب میزانِ التّمییزِ فی العلمِ العزیزِ وَ لنَکتفِ هُنا بأبیاتٍ مِنه؛ قال فی المثنویّ:

هرچه گویم عشق از آن برتر بود \*\*\* عشق امیرالمؤمنین حیدر بود

و قال:

تو به تاریکی علی را دیده‌ای \*\*\* لاجرم غیری بر او بگزیده ای

و قال:

رومی نشد از سرّ علی کس آگاه \*\*\* زیراکه نشد کس آگه از سرِّ إله

یک ممکن و این همه صفات واجب \*\*\* لا حَولَ و لا قُوّةَ إلاّ بِالله

و من‌جملة مناظیمِ دیوانِه الّذی هُو سِوَی مثنویِّه المعروف، کما نقلَه بعضُهم و جَعَله دلیلاً علی کونِه من الشّیعةِ المُخلصینَ المُتدیّنینَ، قولُه:

هر آن کس را که مهر اهل بیت است \*\*\* وِرا نور ولایت در جبین است

غلام حیدر است مولای رومی \*\*\* همین است و همین است و همین است

و منها أیضاً:

آفتاب وجود اهل صفا \*\*\* آن امام امَم ولیّ خدا

آن امامی که قائم است الحق \*\*\* زو زمین و زمان و أرض و سَما

ذات او هست واجب العصمة \*\*\* او منزّه ز کفر و شرک و ریا

عالم وحدت است مسکن او \*\*\* او برون از صفات ما و شما

رهروان طالبند، او مطلوب \*\*\* عارفان صامت و علی گویا

سرّ او دیده سید المُرسَل \*\*\* در شب قدر و در مقام دَنا

از علی می شنید نطق علی \*\*\* بُد علی جز علی نبود آنجا

ما همه ذرّه ایم و او خورشید \*\*\* ما همه قطره ایم و او دریا

بی ولای علی به حقّ خدا \*\*\* ننهد در بهشت، آدم پا

گر نهد بال و پر فرو ریزد \*\*\* جبرئیل امین به حقّ خدا

مؤمنان جمله رو به او دارند \*\*\* کو امام است و هادِی أولَی

بنده قنبرش به جان می باش \*\*\* تا برندت به جَنّة المأوی

شمس تبریز بنده از جان شد \*\*\* جان فدا کرد نیز مولانا»[[49]](#footnote-49)

هم‌چنین مولانا در دیوان شمس در مدح امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید:

دایم ز ولایت علی خواهم گفت \*\*\* چون روح قدس نادعلی خواهم گفت

تا روح شود غمی که بر جان منست \*\*\* کل هم و غم سینجلی خواهم گفت[[50]](#footnote-50)

مولانا هم‌چنین در غزلی که با ردیف الله مولانا علی تمام می‌شود به ذکر نام ائمه اثنی عشر علیهم السّلام و مدح آنها پرداخته است.[[51]](#footnote-51)

1. . سوره قصص (28) آیه 50. [↑](#footnote-ref-1)
2. بحارالأنوار، ج 51، ص 160. [↑](#footnote-ref-2)
3. . بحار الأنوار، ج 7، ص 17. [↑](#footnote-ref-3)
4. . سوره مائده (5) آیه 50. [↑](#footnote-ref-4)
5. . سوره آل‌عمران (3) آیه 154. [↑](#footnote-ref-5)
6. . سوره فتح (48) آیه 26. [↑](#footnote-ref-6)
7. . سوره زمر (39) آیه 64. [↑](#footnote-ref-7)
8. . سوره بقره (2) آیه 67. [↑](#footnote-ref-8)
9. . بحار الأنوار، ج 7 ص 18. [↑](#footnote-ref-9)
10. . بحار الأنوار، ج 7 ص 17. [↑](#footnote-ref-10)
11. . امام شناسی، ج 3، ص 27 الی 33. [↑](#footnote-ref-11)
12. . روح مجرّد، ص 345 الی 352. [↑](#footnote-ref-12)
13. . عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، ج 2، ص 272؛ من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 610؛ مفاتیح الجنان. [↑](#footnote-ref-13)
14. . گلشن راز، ص 71. [↑](#footnote-ref-14)
15. . الرّوضة المختارة، ص 136. [↑](#footnote-ref-15)
16. . سوره المجادلة (58) آیه 22. [↑](#footnote-ref-16)
17. . الرّوضة المختارة، ص 92. [↑](#footnote-ref-17)
18. . اختیار معرفة الرّجال، کشّی، ص 440. [↑](#footnote-ref-18)
19. . امثال و حکم، دهخدا، ج 3، ص 1289. [↑](#footnote-ref-19)
20. . شیخ المضیرة أبوهریرة، ص 56. [↑](#footnote-ref-20)
21. . سوره الشّوری (42) آیه 38. [↑](#footnote-ref-21)
22. . نهج البلاغة (عبده)، ج 2، ص 86. [↑](#footnote-ref-22)
23. . همان، ج 3، ص 7. [↑](#footnote-ref-23)
24. . جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلوب رجوع شود به امام شناسی، ج 16 و 17، ص 301 ـ 370؛ المیزان، ج 3، تفسیر سوره آل‌عمران ذیل آیات 61 ـ 63. [↑](#footnote-ref-24)
25. . اسرار ملکوت، ج 1، ص 267 الی 282. [↑](#footnote-ref-25)
26. . اسرار ملکوت، ج 1، ص 290. [↑](#footnote-ref-26)
27. . روح مجرّد، 343. [↑](#footnote-ref-27)
28. . افق وحی، ص 406. [↑](#footnote-ref-28)
29. . افق وحی، ص 411:

و این حقیر[آیةالله سید محسن طهرانی] با بضاعت مُزجاة و غیر قابل قیاس خود با خرمن معرفت و بینش بزرگان نیز به نوبه خود چنین تجربه ای را در حقّ این کتاب قویم داشته أم. مرحوم قاضی یک فرد عامّی و ساده نبود، از نقطه‌نظر احاطه بر ادبیّات پارسی و عربی زبانزد اقران و حوزه نجف بود. در سرودن اشعار عربی آن قدر تسلّط داشت که بعضی از مطّلعین بر اشعار عرب که به واسطه شدّت تبحّر و حذاقت در ادب عرب و بلاغت، بین شاعر فارسی از شاعر عرب فرق می گذاشتند از تشخیص اشعار عربی مرحوم قاضی عاجز می ماندند. در احاطه بر تفسیر قرآن و فقه و اصول، کسی را در حوزه نجف یارای مقابله و هم‌آوری با ایشان نبود و حوزه تدریس ایشان از نظر اتقان و جامعیت ضرب‌المثل بوده است. همین قدر متذکّر می‌شوم که مرحوم علامه طباطبائی با آن جلالت قدر و عظمت شأن بارها می‌فرمود: این روش و مسلکی را که ما در تفسیر المیزان به کار بردیم از استادمان مرحوم قاضی آموختیم.

و اما از جهت فلسفه و عرفان که چه گویم. مرحوم علامه طباطبائی می‌فرمود: از نقطه‌نظر احاطه بر مبانی فلسفی و عرفانی کسی به جامعیت استاد ما مرحوم قاضی نیامده است.

آن وقت این فرد که شاگرد مکتب علیّ مرتضی و اولاد معصومین او است درباره کتاب عرشی مثنوی چنین گفتاری می‌فرماید.

مولانائی که خود را محو و فانی در ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام و سرمست از باده لم یزلی و رحیق مختوم ولایت مرتضوی می داند چنین کتابی به عرصه علم و معرفت ارزانی داشته است. [↑](#footnote-ref-29)
30. . مولانا در دیوان شمس، در غزل 441 در مذمت صحابه پیامبر اکرم و مدح امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید:

زین همرهان سست‌عناصر دلم گرفت \*\*\* شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

(محقق) [↑](#footnote-ref-30)
31. . روح مجرّد، ص 518. [↑](#footnote-ref-31)
32. . اسرار ملکوت، ج 1ص 289، ج 3، ص 275. [↑](#footnote-ref-32)
33. . افق وحی، ص 664. [↑](#footnote-ref-33)
34. . روضة المتّقین، ج ۴، ص 278. [↑](#footnote-ref-34)
35. . لوامع صاحبقرانی، ج۴، ص ۵۶۶. [↑](#footnote-ref-35)
36. . صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج 3 ص 368. [↑](#footnote-ref-36)
37. . روضات الجنّات، ج 4، ص 200، به نقل از شیخ بهایی. [↑](#footnote-ref-37)
38. . مولانا در این ابیات برخلاف عده ای از اهل‌تسنّن اصل واقعه غدیر را پذیرفته و برخلاف برخی دیگر از اهل‌تسنّن مولا را به معنای شخصی که دارای ولایت تکوینی و تشریعی است معنا کرده است دقیقاً مطابق با اعتقاد شیعه، چه اینکه او در این ابیات مولا را به معنای کسی می داند که انسان را از همه تعلقات خارج کرده و نتیجه خروج از همه تعلقات رسیدن به مقام کمال است و معلوم است که این خارج کردن از بند تعلقات و رساندن به مقام کمال شان انبیاء الهی است چنانچه خود او تصریح به این مطلب می‌کند و واضح است که انبیاء الهی دارای ولایت تشریعی و تکوینی هستند و او امر وصایت را ادامه دهنده رسالت انبیاء می داند.(محقق) [↑](#footnote-ref-38)
39. . مثنوی معنوی، دفتر ششم. [↑](#footnote-ref-39)
40. . سوره اعراف (7) آیه 157. [↑](#footnote-ref-40)
41. . سوره اعراف (7) آیه 157. [↑](#footnote-ref-41)
42. . ضرورت ابلاغ پیام غدیر بیانات عید غدیر 1436 هجری قمری. [↑](#footnote-ref-42)
43. . مثنوی معنوی، دفتر ششم. [↑](#footnote-ref-43)
44. . مثنوی معنوی، دفتر اول. [↑](#footnote-ref-44)
45. . دیوان شمس تبریزی، ص 174. [↑](#footnote-ref-45)
46. . همان، ص 371. [↑](#footnote-ref-46)
47. . روضات الجنّات، ج 4، ص 200، به نقل از شیخ بهایی. [↑](#footnote-ref-47)
48. . مثنوی معنوی، دفتر ششم. [↑](#footnote-ref-48)
49. .روح مجرّد، ص 549. [↑](#footnote-ref-49)
50. . دیوان شمس، رباعیات 299. [↑](#footnote-ref-50)
51. . دیوان شمس، غزلیات، غزل شمارۀ ۳۲۲۹:

ای شاه شاهان جهان الله، مولانا علی \*\*\* ای نور چشم عاشقان الله، مولانا علی

حمد است گفتن نام تو ای نور فرخ نام تو \*\*\* خورشید و مه هندوی تو الله، مولانا علی

خورشید مشرق خاوری در بندگی بسته کمر \*\*\* ماهت غلام نیک پی الله، مولانا علی

خورشید باشد ذره‌ای از خاکدان کوی تو \*\*\* دریای عمان شبنمی الله، مولانا علی

موسی عمران در غمت بنشسته بد در کوه طور \*\*\* داود می‌خواندت زبور الله، مولانا علی

آدم که نور عالم است عیسی که پور مریم است \*\*\* در کوی عشقت در هم است الله، مولانا علی

داود را آهن چو موم قدرت نموده کردگار \*\*\* زیرا به دل اقرار کرد الله، مولانا علی

آن نور چشم انبیا احمد که بد بدر دجا \*\*\* می‌گفت در قرب دنا الله، مولانا علی

قاضی و شیخ و محتسب دارد به دل بغض علی \*\*\* هر سه شدند از دین بری الله، مولانا علی

گر مقتدای جاهلی کردست در دین جاهلی \*\*\* تو مقتدای کاملی الله، مولانا علی

شاهم علی مرتضی بعدش حسن نجم سما \*\*\* خوانم حسین کربلا الله، مولانا علی

آن آدم آل عبا دانم علی زین العباد \*\*\* هم باقر و صادق گوا الله، مولانا علی

موسی کاظم هفتمین باشد امام و رهنما \*\*\* گوید علی موسی الرضا الله، مولانا علی

سوی تقی آی و نقی در مهر او عهدی بخوان \*\*\* با عسگری رازی بگو الله، مولانا علی

مهدی سوار آخرین بر خصم بگشاید کمین \*\*\* خارج رود زیر زمین الله، مولانا علی

تخم خوارج در جهان ناچیز و ناپیدا شود \*\*\* آن شاه چون بیدار شود الله، مولانا علی

دیو و پری و اهرمن، اولاد آدم مرد و زن \*\*\* دارند این سر در دهن الله، مولانا علی

اقرار کن اظهار کن مولای رومی این سخن \*\*\* هر لحظه سر من لدن الله، مولانا علی

ای شمس تبریزی بیا بر ما مکن جور و جفا \*\*\* رخ را به مولانا نما الله، مولانا علی

(محقق) [↑](#footnote-ref-51)